

به نام خدا

# نور آسمانی

تاریخ و تحلیل زندگانی حضرت زهرا «س»

نویسنده: محبوبه ساطع





---

سرشناسه	: ساطع، محبوبه، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: نور آسمانی: تاریخ و تحلیل زندگی حضرت فاطمه زهرا «ع»/ نویسنده: محبوبه ساطع.
مشخصات نشر	: اصفهان: فرهنگ مردم، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۸۰ ص.; ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۸-۳۳۴-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: فرهنگ مردم؛ سازمان رفاهی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۱ (۶۴ص).
یادداشت	: چاپ دوم
عنوان دیگر	: تاریخ و تحلیل زندگانی حضرت فاطمه زهرا (س).
موضوع	: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشتنامه
موضوع	: Fatimah Zahra, The Saint-- Biography:
رده بندی کنگره	: BP۲۷/۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۰۸۴۱۲

---



نور آسمانی

انتشارات فرهنگ مردم

نویسنده: محبوبه ساطع

حروف نگار و صفحه‌آرا: فهیمه خوارزمی

مدیرتولید: مریم ایران‌پور مبارکه

چاپ دوم: ۱۳۹۸ / تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: آرمان / چاپ: شهاب / صحافی: دی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۸-۳۳۴-۰

اصفهان - هشت بهشت شرقی - خ لاهور - خ بلال شرقی

کوچه امینی - بن‌بست شفیعی - پلاک ۸۱

آدرس فروش اینترنتی: [www.dadabook.ir](http://www.dadabook.ir)

تلفن: ۰۳۱-۳۲۳۰۳۳۵۶-۳۲۳۰۱۳۱۱

همراه: ۰۹۱۳۳۱۵۴۱۸۵-۰۹۱۳۳۱۰۶۸۶۴

## فهرست

مقدمه .....	۷
طلوع نور .....	۹
ازدواج .....	۱۴
فراق .....	۱۷
واپسین ساعات .....	۱۷
حیات سیاسی اجتماعی .....	۱۸
فدک .....	۱۹
برداشتی از خطبه .....	۲۳
متن خطبه «ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی» .....	۲۴
دیدار با زنان مهاجر و انصار .....	۳۱
در بستر شهادت .....	۳۵
شهادت .....	۳۷
مزار فاطمه «س» .....	۳۸
راز شب .....	۴۰
بر سر دوش، جسم بی جان .....	۴۱

۴۲.....	سیمای فاطمه «س» در قرآن.....
۴۶.....	ویژگی های اخلاقی و انسانی.....
۵۰.....	فاطمه «س» در کلام معصومین.....
۵۲.....	عصمت فاطمه «س».....
۵۴.....	مصحف حضرت زهرا «س».....
۵۵.....	سخنان بزرگان در رسای فاطمه «س».....
۵۵.....	حضرت امام خمینی «ره».....
۵۵.....	آیت الله خامنه ای «مدظله».....
۵۵.....	استاد توفیق ابوعلم.....
۵۶.....	آیت الله ابراهیم امینی.....
۵۶.....	دکتر علی ابراهیم حسن.....
۵۷.....	دکتر جعفر شهیدی.....
۵۸.....	دکتر علی قائمی.....
۵۸.....	آیت الله سیدمحمدتقی مدرسی.....
۵۸.....	دکتر شریعتی.....
۸۰.....	فهرست منابع و مأخذ.....

## مقدمه

آن گاه که خسته و ملول از کشاکش بازی‌های رزوگار، به گوشه‌ای خزیده در فکر فرو می‌رویم که من کیستم؟ آن گاه که از اسارت خود در چنگال نامهربان نادانی و ناراستی به ستوه می‌آییم و آن گاه که در لحظه لحظه زندگانی، احساس تشنگی کرده، آب حیات می‌جوییم. از نابرابری، بی‌عدالتی و سردرگمی و پوچی رنجیده، چراغ هدایت می‌طلبیم و از اعماق وجود خود آرزوی گسستن بندها، رهیدن و رسیدن را حس می‌کنیم، در تاریکی و ظلمت دهشت زای روزگار، ستارگانی درخشان را خواهانیم تا راه را از بیراه بیابیم.

فاطمه زهرا «س» راهگشا و پیش آهنگ حقایقی است که ترجمان معنای آزادی، زیبایی، مقاومت و رهایی است. شکوه پارسایی، رفعت مرتبت و وزانت علمی او فرهنگی را ساخته است که تشیع علوی می‌نامند.

این اسوه هستی را با خالقیت لایزال الهی چه نسبتی است؟ این زن این گونه مایه مباهات خالق خویش است که گفته‌اند «انا اعطیناک الکوثر» فاطمه «س» است.

و رییس مکتب اسلام راستین و تشیع ناب محمدی، امام صادق «ع» می‌فرماید: هرگاه خدای را به ترحم طلبیدی او را به فاطمه «س» سوگند ده که نیایشت به اصابت گراید.

زن را چه فضیلتی بالاتر و چه معلمی جز فاطمه «س» شاید؟

و چه زبینه است بر قامت رسایش و بر سیمای ملکوتیش که خدای جهانیان و پروردگار عالمیان تولدش را بر پیامبر «ص» خود مبارک قلمداد کرده او را خیر کثیر نامید.

بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطیناک الکوثر. فصلٌ لربک وانحر. انّ شانتک هوالابر.

ای پیامبر، ما تو را کوثر عطا بنموده‌ایم. پس نماز شکر بگزار و شتر بنمای نحر. دشمن بدخواه تو بی‌شک عقیم و ابر است.

نوشته حاضر گزارشی کوتاه از زندگانی پر عظمت اوست که در طول مدت کوتاه عمر خویش بر تارک بلند تاریخ حیات معنوی، نشانی است عظیم.

زندگانی سراسر حکمت او آمیخته است به: هجرت، جهاد، عبادت و پارسایی، سخنوری، مبارزه، شهادت و شهامت.

درصدد بودم تا با نگاهی بر گفتار و زندگانی دختر گرانمایه رسول اکرم (ص)، توشه‌ای برگرفته، در راه نمانم.

ایام خجسته‌ای که به تحقیق و جستجو درباره زندگانی فاطمه زهرا «س» پرداختم بس گرانقدر بود و در تمامی دقایقی که خواندم و نگاشتم محظوظ و بهره‌مند گشتم از آنچه خواندم و دیدم.

می‌سزد که تا تاریخ می‌ماند و تا آدمی بر زمین است جملات بلند خطبه شیوایش بر قلوبمان ساری و رسم زیستن را آری!



## طلوع نور

گاه صدای غم آلود ضجه آن دخترک خردسال را که با شقاوت تمام زنده به گور می‌شد، می‌شنوم: رنج، درد و فلاکت زنان بیچاره‌ای که در هر ماه، ایامی را از خانه خود رانده می‌شدند، با تمام وجود احساس می‌کنم. صدای شکایت، چهره غمناک و تأثر وصف ناپذیر آن مادر که دختری زاده تا همه درد، رنج و محنتی را که خود به دوش کشیده بود بدو بسپارد، همه وجودم را می‌آزارد.

گاه دخترکان نیمه عریان بی‌سرپناه، زنان عریان و مبلغ کالای مصرفی، رقاصک‌های بی‌هدف در سریال شوم بندگی و بردگی، چشمانم را از دیدن مایوس و گوشم را از شنیدن پشیمان می‌کند.

چه می‌توان گفت: با دیدن زنانی به اسم مذهب، بی‌خبر از زمان، بی‌اطلاع از اجتماع و بی‌درد و سنگ بردیوار که همه وجودشان خلاصه راه میان بازار و خانه است؟

چه دور مبتذل! در خانه بین مطبخ و اتاق خواب همه فلسفه وجودشان.

گرماگرم این اندیشه‌ام که زن چیست؟ ای خدای بزرگ تو چرا زن را آفریدی تا این چنین شوم و حیاتش چونان مرگی سنگین و سرد باشد؟

خانه‌ای محقر، پدری جوان، مادری سالخورده و این دختر خردسال به اسم فاطمه «س» همه خیالاتم را در هم ریخت و نور تابناک حیات جاویدش افکار شوریده‌ام را به خود معطوف کرد. با همه توانم به دنبالش خواهم گشت تا بیابمش.

می‌جویم تا بینمش.

آن گاه که او دیده به جهان گشود\*، تیرگی جهل، هیچ روزنه‌ای به نور وانهاده بود.

روزگار سیاهی بود: بت پرستی، باده نوشی، زن بارگی، قمار، جنگ و خونریزی، فال، طالع‌بینی و... منتهای اندیشه مردمان! شمارش فرزندان، تفاخر بر ثروت، تکاثر، شمارش قبور و ... افتخار و جلال مردم است. داشتن دختر، ننگ است و تنها گریزگاه این ننگ، سپردن دختر به دامان گور!

پرورشگاه فاطمه «س» خانه محقری است پر از مهر پدری، و نزولگاه وحی، پدرش، محمد «ص» آمده است تا جهالت را برگیرد، فساد و تباهی را تمامی بخشد و مردم را هدایت کند از حضيض جهالت به اوج فرزاندگی.

---

\*- جز ابراهیم که از کنیزکی آزاد شده، به نام ماریه قبطیه متولد شد، دیگر فرزندان پیغمبر: زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه «س»، قاسم و عبدالله همگی از خدیجه‌اند. تاریخ نویسان درباره روز و تاریخ ولادت فاطمه زهرا «س» اختلاف دارند. در حالی که عموم نویسندگان سیره و مورخان اهل سنت و جماعت، تولد فاطمه «س» را پنج سال پیش از بعثت نوشته‌اند، تذکره نویسان و علمای بزرگ شیعه معتقدند وی سال پنجم بعثت متولد شده است.

و فاطمه «س»<sup>\*</sup> شاگرد مکتب محمد «ص» است. از خردسالی تا واپسین ساعات حیات تاریخ شاهد این مدعاست.

آن گاه که کودکی است خُرد، از معلم بزرگ جهان، محمد مصطفی «ص»، درس زندگی می آموزد. از نزدیک، رستن نهال عظیم دانش، خُرد، راستی و حقیقت را نظاره می کند. و در جان شیرین، زخم جانکاه تلخ حقیقت را احساس می کند.

او از مربی آدمیان، درس توحید و یقین، ایمان، تقوا، صبر و اتصال و قرب به خدا را نیک می آموزد. به شهادت تاریخ!

---

\* - امام صادق «ع» می فرماید: فاطمه «س» در بارگاه خدا دارای نه نام است که عبارتند از: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا

الف) فاطمه: فاطمه وصفی است از مصدر «قَطَم» و فطم در لغت عرب به معنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمده است.

فاطمه را فاطمه نامیدند زیرا: ۱- خدا او و پیروانش را از آتش در امان داشته است.

۲- خدا او را از هر ناپسندی در امان داشته است.

ب) صدیقه: صدیقه به معنای بسیار راستگو است.

ج) مبارکه: و خدای مهربان در وجود گرامیه بانوی اسلام، انواع برکات را قرار داد، نسل پر افتخار پیامبر را زا او آفرید و خیر بسیار در نسل او قرار داد.

د) طاهره: به خاطر پاکی و پاکیزگی اش از هر پلیدی و هر عارضه ای طاهره نامیده شده است. «أَمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»<sup>۱</sup>

ه) زکیه: این نام نشانگر این حقیقت است که آن وجود گرامیه به تمام معانی و مفاهیم پاک و پاکیزه و به ارزش های اخلاقی آراسته و از همه نقاط منفی پیراسته است.

و) راضیه مرضیه: آن حضرت به همه فراز و نشیب ها و ناگواری های زندگی که براساس تقدیر حکیمانه الهی برایش پیش آمد، خشنود بود و از این رو او را راضیه نام نهادند.

ح) محدثه: فاطمه را بدان جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده و با او گفتگو می کردند. همانگونه که با مریم.

ط) زهرا: آفریدگار هستی نور فاطمه را بسان مشعلی فروزان آفرید و آن را بر کنگره های عرش آویخت و آن گاه بود که آسمان ها و زمین های هفت گانه به نور فاطمه نورباران گردید و به همین جهت او را «زهرا» نامیدند.

زندگی فرزانه دختر محمد «ص» آمیخته است به رنج، درد، سختی و مشکلات فراوان، زورمندان، زر اندوزان، حيله پيشگان نابخرّد، پدرش را دشنام می دهند. هر روز به گونه ای، اهانت و تحقیر می بیند. این دختر خردسال، فاطمه! می بیند که پدر، مردم را به خدای خالق هستی می خواند، ندای اقرء بسم ربك الذی خلق... سر می دهد و باز می خواند مردم را که ان الانسان لفی خسر... از بدی دور می خواند که ویلٌ لكل همزة لمزة

شکمه بر سر و دوش پدر فاطمه «س» می اندازند، و دستان کوچک و مهربان فاطمه پدر را می پیرایند.

کافران دشنام می دهند و هتک حرمت می کنند و پدر می آموزد و پیامش را تعلیم می کند و شکیبایی پیشه.

و فاطمه «س» نیز درس شکیبایی را تمرین می کند. و از پدر پایمردی و پایداری در ابلاغ رسالت را نیک می آموزد.

دشمن سخت گیرانه، بدون لحظه ای درنگ تا می تواند آزار و فشار را افزون می کند و در انتظار است تا محمد «ص» از پای درآید. پس محمد «ص» را و هر آن که او را خواهان است از شهر بیرون می کنند، روزگار سخت بی خردی، تازیانه خشم خود را با تمامی نفرت بر دوش محمد «ص» و هر آن کس که او را می طلبد، می نوازد. و سینه و پشت محمد، یاور و خویش محمد، در فشار هولناک نابخردان فشرده می شوند. دره ابوطالب، تبعیدگاه کسانی می شود که از تیرگی جهالت خود را وارهانیده، به معلم گیتی، به محمد «ص» ایمان آورده اند و کسانی برای آموختن، دانستن و وارهیدن از فساد و تباهی به دامن محمد، سخت آویخته اند.

دشمن، دون صفتانه نان، آب، رفت و آمد، ازدواج و معامله با هر کس قرین و همجوار محمد «ص» در دره خشک و تفتیده ابوطالب است و با ایمان به او می‌زید را، منع کرده است.

عرابه زمان می‌چرخد و مرگ عزیزان فاطمه، رقم می‌خورد. آزمونی سخت و سهمگین در زندگی او رخ می‌نماید. قلب مهربانش را سخت آزرد و حزنی جانکاه، در پی دارد.

مرگ مادرش، خدیجه و مرگ ابوطالب. فاطمه سترگ و استوار از کوران آزمون بدر آمده، محنت و اندوه را دستمایه پرورش رشادت و ایستادگی می‌سازد، زین پس استوارتر گام می‌زند و اکنون که پدرش غمخواری چون خدیجه و یاوری چون ابوطالب را از دست داده است، التیام‌بخش رنج پدر می‌گردد؛ و ملقب به ام اییها، مادر پدرش.

مگر چشمانی که به حقیقت روشن شده است، مگر قلب‌هایی که به ندای عدالت محمد «ص» آری گفته است با فشار و ارباب بسته گشته، روی می‌گرداند؟

نه! وقتی محیط سخت می‌گیرد و شرایط، ماندن را پذیرا نیست، هجرت معنا می‌یابد و راست قامتانی که ندای محمد «ص» را پذیرا شدند، از مکه هجرت می‌کنند.

ابوطالب، حامی بزرگ محمد، تنها مانع کشتن محمد «ص» در مکه می‌میرد. و مکیان شعله‌های ایمان را می‌بینند که زبانه می‌کشد و هر خانه و هر قبیله‌ای دامنگیر شده است، پس حربه‌ای می‌اندیشند که محمد «ص» را با شراکت هم بکشند. دارالندوه محل اجلاس شورا است و حاصل شور آن است که از هر قبیله، جوانی با شمشیری آخته سر وقت محمد «ص» رود و همگام و همزمان شمشیرها بر محمد «ص»

فرود آید تا با پرداخت خونبها از محمد «ص» و دینش آسوده گردند. سیزده سال از اولین روزهایی که محمد «ص» آنان را به دین خدا دعوت کرده، گذشته است. و نیز سیزده سال از آن روزها که علی «ع»، دین محمد «ص» را پذیرا شد می‌گذرد. سیزده سال سختی، سیزده سال استقامت.

و علی «ع»، شب در بستر محمد «ص» است. تا سپاهی شب، سپاهکاران را فریفته، محمد «ص» در امان ماند. و علی «ع» با قلبی مملو از ایمان به خدا و با وفاداری تمام به محمد «ص» فرستاده او، شب در بستر محمد «ص» می‌خوابد تا هجرت محمد «ص» میسر گردد و تاریخ اوراقی انبوه از جوانمردی و رشادت محمد «ص» و برادرش علی «ع» را ثبت کند.

و فاطمه «س» نیز هجرت می‌کند از زادگاهش به شهری که پدر او را خوانده است. دشمن او را از شتر به زمین می‌افکند و خدا مرتبه او را رفعت می‌بخشد، که در راه خدا هجرت می‌کند و به فرمان رسول خدا.

صدای شکستن بت‌ها می‌آید و در هم شکستن سنت‌ها نیز. محمد، آرام آرام، سالیان رنج را پشت سر می‌نهد و پایه‌های فرهنگی را بنا می‌نهد که طریقت علوی و شیوه فاطمی بر آن استوار می‌گردد. و از این روست که پیوند برادری در میان هم کیشان را جایگزین هم‌خونی و اصالت حسب و نسب در نظر عرب می‌گرداند و خود برادر علی «ع» می‌شود.

## ازدواج

روزگار سخت و نیز خردسالی فاطمه «س» طی شد. هم اکنون

## بایستی ازدواج کند و زندگی نوینی را آغاز\*. موقعیت اجتماعی و زمانه

\*- در بحارالانواریه نقل از کشف الغمه آمده است: «علی»<sup>۲</sup> به پیغمبر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد تو می‌دانی که مرا در کودکی از پدرم ابوطالب و مادرم فاطمه «س» بنت اسد گرفتی، و در سایه تربیت خود پروردی و در این پرورش از پدر و مادر بر من مهربانتر بودی. و مرا از سرگردانی و شک که پدران من دچار آن بودند رهایی‌دی، تو در دنیا و آخرت تنها مایه و اندوخته من هستی. اکنون که خدا مرا به تو نیرومند ساخته است، می‌خواهم برای خود سامانی ترتیب دهم و همسری انتخاب کنم. من برای خواستگاری فاطمه «س» آمده‌ام. آیا دخترت را به من خواهی داد؟

ام سلمه گوید چهره رسول خدا از شادمانی برافروخت و در روی علی «ع» خندید و گفت: آیا چیزی داری که مهریه دخترم باشد؟ علی «ع» گفت: حال من بر تو پنهان نیست. جز شمشیر و شتری آبکش چیزی ندارم. پیغمبر گفت: شمشیر را برای جهاد و شتر را برای آب دادن نهال‌های خرما و بارکشی در سفر می‌خواهی. همان زره را مهر قرار می‌دهم. امیر مؤمنان «ع» به دستور پیامبر «ص» زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر «ص» آن پول را به سه بخش تقسیم کرد، و بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیرمومنان بازگرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.

و نیز مجلسی به نقل از امالی شیخ طوسی توصیف می‌کند که: علی «ع» گفت: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا فاطمه را از پیغمبر خواستگاری نمی‌کنی؟ من نزد پیغمبر رفتم. چون مرا دید خندان شد.

- ابوالحسن برای چه آمده‌ای؟

- من پیوندم را با او وسبقت خود را در اسلام و جهادم را در راه دین برشمردم.

فرمود راست می‌گویی. تو فاضلتر از آنی که برمی‌شماری!

گفتم: برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. گفت: علی «ع»، پیش از تو کسانی به خواستگاری او آمده بودند اما دخترم نپذیرفت. بگذار ببینم وی چه می‌گوید. سپس به خانه رفت و به دخترش گفت: علی «ع» تو را از من خواستگاری کرده است. تو پیوند او را با ما و پیشی او را در اسلام می‌دانی و از فضیلت او آگاهی. زهرا «س» بی آنکه چهره خود را برگرداند خاموش ماند. پیغمبر «ص» چون آثار خشنودی در او دید گفت: الله اکبر، خاموشی او علامت رضای اوست.

خطبه زناشویی خوانده می‌شود و زهرا «س» به عقد علی «ع» در می‌آید اما مدتی طول می‌کشد تا دختر پیامبر «ص» به خانه شوهر برود. مجلسی در روایت خود این مدت را یک ماه نوشته است. در حالی که بعضی آن را یک سال و بیشتر هم نوشته‌اند.

کاملاً گونه‌ای دیگر است. پدرش قدرتمند است و بسیار کسان به گردش. خواستگاران متعددی دارد: یکی زورمند است و یکی زردار، یکی سردار است و دیگری خوشنام... فاطمه، علی «ع» را برمی‌گزیند چرا که در وی فضیلت و تقوا سراغ دارد. و جز این نمی‌خواهد.

بی‌تردید فاطمه «س» می‌داند که علی «ع» تنگدست است و فقیر و نه در دستان روزگار حقیر، اسیر. فاطمه، علی «ع» را از سال‌ها پیش می‌شناسد، شکوه ایمان، زیبایی زهد و عظمت علی «ع» را از نزدیک دیده است و در تمامی سختی‌ها و طی سال‌های گذشته او را هم دوش و همپای پدر دیده است. و هر دو شاگرد مکتب محمد «ص» بوده‌اند. هر دو خالصانه مؤمن به طریقت محمد «ص» بوده‌اند و هر دو می‌خواهند در کنار هم باشند تا خدا را بپرستند و محمد «ص» را پیروی کنند.

از آینده و آنچه پیش خواهد آمد، پروایی ندارند، که خشنودی خدا را خواهان و از آنچه غیر اوست رویگردان هستند.

به تجهیز زندگی پرمهر خود می‌اندیشند. این دو، آینده‌ای را پیش رو دارند که سراسر سختی است، همه رنج است در راه خدا. علی «ع» زره‌اش را می‌فروشد تا صداق فاطمه «س» باشد. محمد «ص» اثاثیه‌ای فراهم می‌کند و علی «ع» زره‌اش را می‌فروشد تا صداق فاطمه باشد. محمد «ص» اثاثیه‌ای فراهم می‌آورد که اسباب دست زندگی فقیرانه این دو بزرگ شود\*.

---

\*- اثاثیه‌ای که به عنوان جهیزیه خریداری شد عبارت است از: دو دست رختخواب مصری، که یکی را آن‌ها از لیف و دیگری از پشم گوسفند بود، فرش از جنس پوست، یک بالش از پشم که از لیف خرما پر شده بود، یک عبا یا بافت خیر، یک مشک برای حمل آب، تعدادی کوزه آب و دیگر ظروف، یک آفتابه قیراندوده شده، یک عدد پرده پشمی نازک، یک عدد پیراهن هفت درهمی، یک روسری چهار درهمی، یک عدد حوله تیره رنگ، یک تخت به همراه روتختی تهیه شده از برگ درخت خرما، چهار عدد پستی، یک حصیر، یک آسیای دستی، یک عدد ظرف بزرگ مسی، یک ظرف برای شیر، و مشک دیگری برای آب.



محبوب پیامبر به خانه علی «ع»، بردار پیامبر می‌رود تا در کنار او سکینه و آرام یابد و چرخش چرخ هستی را نوایی نو بخشد. می‌رود تا نسل پیامبر را دوام بخشد و خیر کثیر او در رگه‌های تاریخ جریان یابد. کلبه محقر و گلین علی «ع» و فاطمه «س» زان سوی‌ها می‌درخشد و مرا و هر کس اوراق تاریخ را نظاره کند، مجذوب می‌سازد و متحیر نیز!

## فراق

چشمان مدینه پر از اشک است و مدینه قرین اندوه و حزن عظیم فراق پیامبر، آتش به جان می‌سوزد.

دل‌ها را آرام نیست و آینده‌ای بس پیچیده به بلا و ابهام در پیش روی. و دختر عزیز پیامبر همه رنج‌های گذشته را متحمل گشته است که توان یابد بر صبوری، بردباری و شکیبایی در سوگ پدر.

## واپسین ساعات

از عبدالله بن عباس آورده‌اند:

هنگامی که واپسین ساعت زندگی پیامبر «ص» در این جهان فرارسید. آن حضرت گریه کرد به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک آلود شد. دلیل را پرسیدند؟ فرمود: بر آینده خاندانم و بر آنچه بدترین امت از ستم و بیداد در حق آنان روا می‌دارند، گریه می‌کنم. گویی دختر فرزانه‌ام، فاطمه «س» را می‌نگرم که پس از من مورد ستم قرار می‌گیرد و فریاد پدر! پدر! او به آسمان برمی‌خیزد، اما کسی از امت من به یاری او بر نمی‌خیزد.

فاطمه پس از شنیدن این سخن از پیامبر خدا، به گریه پرداخت و پیامبر به او فرمود: فاطمه «س» گریه نکن!

دختر فرزانه پیامبر عرض کرد: پدرجان بر خویشتن نمی‌گیریم بلکه گریه‌ام، گریه فراق است و بر جدایی از شما اشک می‌ریزم.

پیامبر فرمود: نویدت باد ای دخت «محمد» که پس از من به سرعت به من خواهی پیوست و تو نخستین کسی از خاندانم خواهی بود که به من ملحق خواهی شد.<sup>۲۰</sup>

### حیات سیاسی اجتماعی

فاطمه «س» الگوی راستینی که در خانه وحی زاده شد و آموزه‌های اسلام را از پیامبر آموخت. و در واپسین اوقات حیات پیامبر دست در دست او بود، اینک پس از رحلت پیامبر و پس از تدفین ارزش‌های پیامبر به دست نامردمان، ایستادگی کرده است و رسالت دینی خویش را با همه دشواری بر دوش کشیده است با سخنان حکیمانه و حضور مجدانه خود در صحنه‌های سیاسی اجتماعی زمان، آینه تمام نمای امامت و ولایت علی «ع» است.

آن گاه که علی «ع» و فاطمه «س» به تدفین پیامبر «ص» مشغولند. دیگران در سقیفه نقشه حاکمیت و خلافت خود را نقش می‌بندند. و پس از آن به غصب ولایت بسنده نمی‌کنند برای بازگشت جاهلیت خاندان پیامبر را تحت فشار می‌گذارند و حتی اموال شخصی این خاندان را توقیف می‌کنند. و مگر پرورده دست رسول خدا محمد مصطفی «ص» اسوه زنان عالم و مادر شایسته تاریخ، این بازگشت به جاهلیت را پذیراست؟!

در حالی که دین فروشان، متاع قلیل دنیا را برگزیده‌اند و اکنون که علی «ع»، جانشین پیامبر «ص» خانه نشین گشته است. این اسطوره هستی چه خواهد کرد؟

نقش آفرینی بزرگ و هنر نمایی شگرف او، نقشی عظیم بر پهنه تاریخ ترسیم می‌کند. که نه، تاریخ را می‌سازد. بزرگ هنرمند تاریخ

رخ می‌نماید تا رسالت پدر را آن گونه که دین عظیم او می‌طلبد، بر دوش کشد. تا تاریخ برپاست و تا انسان برجاست؛ حقانیت و مظلومیت را ترجمان باشد. پس گاه با گریه و مویه، گاه با فریاد پرخروش خویش بر سر جابران زمان، حق را ترویج می‌کند. در دوران کوتاه عمر خویش پس از رحلت پیامبر اکرم «ص» بنابر آنچه در تاریخ ثبت است سه خطبه ایراد فرمود: یکی سخنرانی در هنگام تهاجم به خانه‌اش، دوم سخنرانی در مسجد مدینه که خطبه معروف آن حضرت است و سوم گفتار بلیغ ایشان در جمع زنان مهاجر و انصار.

### فدک

هنگامی که آیه شریفه «و آت ذوالقربی حقه و المسکین و ابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله و اولئک هم المفلحون»<sup>۴</sup> فرود آمد، پیامبر خطاب به فاطمه زهرا «س» فرمود: یا فاطمه لک فدک. فاطمه جان. فدک از این پس از آن توسست.

«فدک» عبارت از قریه‌ای در «حجاز» می‌باشد که فاصله آن تا مدینه دو یا سه روز راه است و در سال هفتم از هجرت از راه صلح شرافتمندانه‌ای که پیش آمد، خداوند به پیامبر خویش ارزانی داشت. پیامبر گرامی هنگامی که وارد منطقه خیر... گردید و همه دژهای آن، جز سه دژ را پیروزمندانه گشود و در اختیار گرفت. حلقه محاصره را بر آن سه دژ تنگ‌تر ساخت، به گونه‌ای که کار بر پیمان شکنان تجاوزکار سخت شد و پیکی به سوی پیامبر گسیل داشتند که اجازه دهد آنان از آنجا کوچ کنند و به سلامت از حلقه محاصره خارج گردند. پیامبر «ص» درخواست آنان را پذیرفت و آنان پیک دیگری نزد پیامبر «ص» فرستادند که حاضرند در برابر گذشت و انسان دوستی پیامبر ثروت‌ها، میوه‌ها و باغ‌ها و

بوستان‌های خویش را به صورت یک دوم با پیامبر تقسیم و مصالحه کنند و از این راه صلح و دوستی پدید آید و پیامبر با تقاضای آنان موافقت کرد. «فدک» از آن بخش از زمین‌هایی است که بدون پیکار و درگیری مسلحانه به پیامبر «ص» واگذار شد و بر این اساس تنها متعلق به آن حضرت است. پس از کودتای سقیفه، آن گاه که به خانه علی «ع» هجوم آوردند تا از آن حضرت بیعت بگیرند، فاطمه «س» از خانه به بیرون شتافت و خطاب به مهاجمین و آنان که در مقابل این خیانت بزرگ ساکت نشسته‌اند چنین فرمود:

«من هیچ جماعتی را بدتر از این جماعت به یاد ندارم (که برای آتش زدن بیت وحی و بردن علی «ع» برای بیعت اجتماع کردند) جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید و به جانب سقیفه شتافتید و بدون مشورت ما اهل بیت هرچه خواستید کردید، و حق مسلم ما را باز پس ندادید. گویا از حادثه غدیر خم و آنچه پدرم در آن روز درباره علی «ع» فرمود هیچ خبر ندارید! سوگند به خدا که پیامبر در آن روز برای ولایت و رهبری علی «ع» از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع کند. شما پیوند میان پیامبر «ص» و خودتان را بریدید و حرمت او وحی‌اش را پاس نداشتید. اما بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.»

آری زندگانی فاطمه، نشانی است بر رابطه عمیق ایمان و دانایی. زندگانی او فصلی عظیم در تعلیم شریعت محمد «ص» بود. که جامعه کهنه و ارتجاع حسب و نسب را درهم تنید. شیخوخت و مصلحت را در مقابله و معارضه با حقیقت و عدالت به خاک مذلت نشانید. فاطمه با کارگردانی جبهه مخالفین جریانات بعد از رحلت پیامبر،

هنر شورانگیزی و شوق آفرینی، حق خواهی و عدالت جویی را به منصه ظهور رسانید. دیوار سخت و بلند جهالت را با استخدام احساسات انسانی و بهره‌مندی از عواطف رقیق و بلند خردمندانه خویش، درهم می‌شکند. در تاریخ زندگی مسلمانان اثری می‌آفریند که خط امامت را از آغاز تا انجام حیات، با معانی عدالت و کرامت پیوند می‌دهد. و او در جهت بلوغ و پرورش اذهانی می‌کوشد که تشنه رسوخ ارزش‌های سرخ حسین «ع» او در ادامه نسل علی «ع» است.

این خورشید صحرای عربستان، به قدری نافذ و مؤثر نورافشانی می‌کند که خدایان بی‌خردی و بندگان قدرت را افسرده می‌کند و بی‌مایگی و دون‌صفتی آنان را برای همیشه تاریخ آشکارا بیانگر است. مرگ پیامبر و خانه‌نشینی جانشین او، دفن پیامبر و تدفین ارزش‌های محمد، درگذشت پیامبر و در گذشتن از راه پیامبر را پذیرا نمی‌شود، که در کشاکش میانه حق و باطل، علی «ع» و ابوبکر، دانسته‌های خویش را، و همه درس‌های پدر را بازگو می‌کند و تسلیم در مقابل آنچه غیر از خواست خداست را بر نمی‌تابد و به هر قیمتی که شده عصیان و طغیان و جوشیدن و خروش در مقابل خلافت غاصبان ولایت را در صفحات درهم تنیده ایام رقم می‌زند.

او پرچمدار آزادی و هم‌پیمان علی «ع» است. او وارث ابراهیم و محمد است و بت شکنی می‌کند چونان ابراهیم و همچون محمد.

فاطمه، نجات آدمی از یوغ بردگی و بندگی جهالت و رذالت را نشانه دارد، پس سلاح علم و وزانت را در دست و با بهترین کلام به اهداف محمد «ص» اشاره می‌کند.

اگر فدک می‌خواهد و اگر حکومت علی «ع» را آرزومند است از آن

جهت نیست که فدک، قطعه زمینی است از زمین‌های این دنیا و حکومت، قدرتی است که او را شیفته و فریفته ساخته باشد، فاطمه «ص» فدک را می‌خواهد که حقی است و پدرش حق‌خواهی و حق‌طلبی را آموزگار است. اگر غصب فدک بر او گران آمده است، نه فقط فدک است که فدک نشان غصب حقوق او و پیروان محمد «ص» و شریعت اوست. اگر گریه می‌کند، نه از پای درآمدن است که قصد از پا درآوردن ظالمان را کرده است.

اگر به گورستان می‌رود و لب به سخن می‌گشاید، نه از دنیا روی گردان گردیده است، که زندگی دنیا را بر موازینی می‌خواهد که به گور کرده‌اند. از شهر مردگان خموشی که عیش و نوش را بر زندگی محمدگونه و علی‌وار ترجیح داده‌اند روی می‌گرداند که زندگی را در پیروی راه محمد «ص» و ولایت علی‌خواهان است.

چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و خلافت او بر مهاجرین و انصار تثبیت شد کسانی را به سوی فدک فرستاد تا نماینده فاطمه «ص» دختر رسول خدا «ص» را از آنجا بیرون کنند.

فاطمه نزد ابوبکر آمد و گفت: «ای ابوبکر چرا مرا از میراث پدرم رسول الله «ص» منع کردی و وکیلیم را از فدک بیرون راندی؟ با آن که پیامبر خدا «ص» به فرمان خداوند آن را برای من مقرر داشته بود.» ابوبکر گفت: «بر این ادعای خود گواه بیاور.»

آن حضرت ام‌ایمن را آورد، ام‌ایمن گفت: «من گواهی نخواهم داد تا آن چه را که پیامبر درباره من فرموده به یاد تو آورم، آیا تو نمی‌دانی که پیامبر خدا «ص» فرمود: ام‌ایمن زنی از اهل بهشت است؟» گفت: «بلی!»

گفت: «من گواهی می‌دهم که چون خداوند عزوجل آیه «وَأَتِ ذَوَاتِ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» را نازل فرمود، پیامبر اکرم «ص» به دستور خدا فدک را در اختیار فاطمه «س» قرار داد. علی «ع» نیز آمد و به همین گونه گواهی داد. آن گاه ابوبکر نامه‌ای را (مبنی بر واگذاری فدک) نوشت و به فاطمه «س» داد.

آن گاه عمر وارد شد و گفت: «این نامه چیست؟»

ابوبکر گفت: «فاطمه در مورد فدک ادعایی داشت و ما ائمن و علی «ع» نیز بر صحت ادعای او گواهی دادند و من این نامه را برای او نوشتم.»

عمر آن نامه را از فاطمه «س» گرفت و پاره کرد. و فاطمه «س» گریه‌کنان آنان را ترک گفت.

### دیدگاه شهید صدر دربارهٔ فدک<sup>۵</sup>

فدک سمبلی از معنایی عظیم است که هرگز در چارچوب آن قطعه زمین تصاحب شدهٔ حجاز نمی‌گنجد و همین معنای رمزی فدک است که نزاع مربوط به آن را، از قالب مخاصمه‌ای سطحی و محدود، به جانب قیام و مبارزه‌ای وسیع و پر دامنه سوق می‌دهد. حاشا که مسئلهٔ فدک چنین تصور شود. منازعهٔ فدک قیامی علیه اساس حکومت است. فدک فریاد آسمان‌گیری است که فاطمه «س» خواست به وسیله آن سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم بشکند.

### برداشتی از خطبه

خطبهٔ بسیار شیوا و گران‌سنگ حضرت فاطمه «س» در مسجد مدینه با حمد و ثنای خداوند و درود بر رسول او آغاز شد و حضرت مطالبی به قرار ذیل بیان می‌دارد:

گسترش و تدوام نعمت‌های الهی در اثر شکرگزاری، اخلاص، ثمره توحید، حقیقت ناشناخته حق تعالی، ابداع اشیا توسط خداوند، اهداف آفرینش، فلسفه ثواب و عقاب، عبودیت، زمینه رسالت، علم ازلی خداوند به عالم هستی، اهداف رسالت پیامبر «ص»، قیام پیامبر «ص» برای هدایت انسان‌ها، ارتحال پیامبر، قرآن و عترت دو یادگار پیامبر «ص»، ویژگی‌های هدایتی قرآن، فلسفه احکام الهی، سفارش به تقوا، ارتباط دانش با خداشناسی، معرفی شخصیت خود و پدر بزرگوارشان، همبستگی و اخوت پیامبر «ص» و علی «ع»، چگونگی آغاز رسالت، بت‌شکنی پیامبر «ص»، نغمه توحید و خاموشی کفر، شکست نفاق و کفر، ویژگی‌های دوران جاهلیت، نجات مردم توسط پیامبر «ص»، نقش مبارزات حضرت امیر «ع» در گسترش اسلام، ویژگی‌هایی از حضرت امیر «ع»، فرصت طلبان، شیطان صفتان مترصد، سبک مغزان مطیع، سیمای حقیقی سقیفه، مردم، بازیچه سیاست، شرایط رهبری در قرآن، پشت کردن به قرآن، خلیفه تراشی و تغییر ارزش‌ها، تصاحب قدرت با فریب، فدک، میراث نبوت، هشدار حضرت زهرا «س» به ابوبکر، سخنی با انصار، پیش‌بینی رحلت پیامبر «ص» در قرآن، پیامبر و سنت الهی، مرگ، شکوه حضرت زهرا «س» از انصار، نقش اهل بیت در پیروزی اسلام، مظاهر ارتجاع پس از انقلاب، بازگشت به جاهلیت.

### متن خطبه «ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی»

زمانی که ابوبکر و عمر، تصمیم گرفتند که فدک را از حضرت زهرا «س» بگیرند آن حضرت «س» با گروهی از اعوان و انصار و خویشان‌دان خود، برای احقاق حق خویش به طرف مسجد النبی «ص» حرکت کردند و در آن حال عده‌ای از مهاجر و انصار در مسجد گرد ابوبکر جمع شده بودند. وقتی آن حضرت و همراهان وارد مسجد شدند برای



احترام پرده‌ای را بین ایشان و مردم نصب کردند، آن گاه حضرت نالهٔ جانسوزی زدند که در اثر آن صدای تمام حاضرین به گریه بلند شد، پس حضرت مهلت دادند تا مردم آرام شدند و پس از آن سخن خود را با حمد و ثنای خدا و درود بر رسول خدا «ص» آغاز کردند، در این هنگام دوباره صدای گریهٔ مردم بلند شد. و آن گاه که مردم آرام گرفتند، آن حضرت سخن خود را ادامه داد:

ستایش خدا را بر آنچه ارزانی داشت. و سپاس او را بر اندیشهٔ نیکو که در دل نگاشت. سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمهٔ لطفش جوشید. و عطا‌های فراوان که بخشید. و نثار احسان که پیایی پاشید. نعمت‌هایی که از شمار افزون است. پاداش آن از توان بیرون. و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون.

سپاس را مایهٔ فزونی نعمت نمود. و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود. و به درخواست پیایی بر عطای خود بیفزود. گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است. جز او خدایی نیست. ترجمان این گواهی دوستی بی‌آلایش است. پابندان این اعتقاد، دل‌های با بینش. و راهنمای رسیدن بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند و گمان‌ها چونی و چگونگی او را ندانند. همه چیز را از هیچ پدید آورد. و بی نمونه‌ای انشا کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت. و نه از آن خلقت سودی برداشت. جز آن که خواست قدرتش را آشکار سازد. و آفریدگان را بنده‌وار بنوازد. و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. و پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد. و نافرمانان را به کیفر بیم داد. تا بندگان را از عقوبت برهاند، و به بهشت کشاند.

گواهی می‌دهم که پدرم محمد «ص» بندهٔ او و فرستادهٔ اوست. پیش از آن که او را بیافریند برگزید. و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش امید که می‌سزید.

و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند. و در پس پردهٔ بیم نگران. و در پهنهٔ بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همهٔ کارها را دانا بود و بر دگرگونی‌های روزگار محیط بینا. و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد «ص» را برانگیخت تا کار خود را به اتمام رساند و آنچه را مقدر ساخته به انجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: هر فرقه‌ای دینی گزیده. و هر گروه در روشنایی شعله‌ای خزیده. و هر دسته‌ای به بتی نماز برده. و همگان یاد خدایی را که می‌شناسند از خاطر سترده‌اند.

پس خدای بزرگ تاریکی‌ها را به نور محمد «ص» روشن ساخت. و دل‌ها را از تیرگی کفر پرداخت. و پرده‌هایی که بر دیده‌ها افتاده بود به یک سو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را بدو ارزانی داشت. و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او برداشت. او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت. و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان به نام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد «ص» پیمبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود:

شما بندگان خدا! نگاهبان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت‌داری حق و رسانندگان آن به خلقید.

حقّی را از خدا عهده دارید، و عهده‌ی را که با او بسته‌اید پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت. و تاویل کتاب الله را به عهدهٔ ما گذاشت. حجت‌های آن آشکار است، و آنچه دربارهٔ ماست پدیدار. و برهان آن روشن. و از تاریکی گمان به کنار. و آوای آن در گوش مایهٔ آرام و قرار. و پیرویش راهگشای روضهٔ رحمت پروردگار. شنوندهٔ آن در دو جهان رستگار.

دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید. و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. و حرام‌های خدا را بیان دارنده

است. حلال‌های او را رخصت دهنده و مستحبات را نماینده. و شریعت را راهگشاینده. و این را با رساترین تغییر گوینده. و با روشن‌ترین بیان رساننده، سپس ایمان را واجب فرمود. و بدان زنگ شرک را از دل‌هاتان زدود. و با نماز خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده دوستی بی‌امیغ ساخت. و زکات را مایه افزایش روزی بی‌دریغ. و حج را آزماینده درجت دین. عدالت را نمودار مرتبه یقین. و پیروی ما را مایه وفای و امامت ما را مانع افتراق. و دوستی ما را عزت مسلمانی و بازداشتن نفس را موجب نجات، و قصاص را سبب بقاء زندگانی. و فاء به نذر را موجب آمرزش کرد. و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش. فرمود می‌خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت زن‌زد، تا خویش‌ن را سزاوار لعنت نسازند. دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند. و شرک را حرام فرمود و با اخلاص طریق یکتا پرستی جویند. «پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید!» آنچه فرموده است به جا آرید و خود را از آنچه نهی کرده بازدارید که «تنها دانایان از خدا می‌ترسند.»

سپس گفت: مردم! چنانکه در آغاز سخن گفتم: من فاطمه‌ام و پدرم محمد «ص» است «همانا پیمبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود، و به گرویدنتان امیدوار و بر مؤمنان مهربان و غمخوار.»

اگر او را بشناسید می‌بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند. و آنان را از عذاب الهی ترساند. فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست. و شوکت بت و بت پرستان را درهم شکست.

تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح ایمان دمید. و نقاب از چهره حقیقت فروکشید. زبان پیشوای دین در مقال شد. و شیاطین سخنور لال. و در آن هنگام شما مردم بر کنار مغاکی از آتش بودید خوار. و در دیده همگان بی مقدار. لقمه هر خورنده. و شکار هر درنده. و لگدکوب هر رونده. نوشیدنی تان آب گندیده و ناگوار. خوردنی تان پوست جانور و مردار. پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و همجوار. تا آن که خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک مذلت برداشت. و سرتان را به اوج رفعت افراشت.

پس از آن همه رنج‌ها که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو، سرکشان درنده خو. و جهودان دین به دنیا فروش، و ترسایان حقیقت نانیوش، از هر سو بر وی تاختند. و با او نرد مخالفت باختند. هر گاه آتش کینه افروختند. آن را خاموش ساخت. و گاهی که گمراهی سربرداشت یا مشرکی دهان به ژاژانباشت. برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی «ع» بازنیستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت. و کار آنان با دم شمشیر بساخت.

او این رنج را برای خدای کشید. و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دید. و مهتری اولیای حق را می‌خرید، اما در آن روزها شما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید.

چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش گزید، دورویی آشکار شد، و کالای دین بی‌خردار. هر گمراهی دعوبدار و هر گمنامی سالار. هر یاهو گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سربرآورد و شما را به خود دعوت کرد. و دیدید چه زود سخشن را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید. و به آواز او رقصیدید.

هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه نایست، کردید. و آنچه از آتان نبود بردید، بدعتی بزرگ پدید آوردید.

به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد، و خونی نریزد، اما در آتش فتنه فتادید. و آنچه کشتید به باد دادید. که دوزخ جای کفرانست. و منزلگاه بدکاران. شما کجا؟ و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می‌گویید! و راهی جز راه حق می‌پوید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه‌هایش بی‌کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکارا. آیا داوری جز قرآن می‌گیرید؟ یا ستمکارانه گفته شیطان را می‌پذیرید؟ «کسی که جز اسلام دینی بپذیرد، روی رضای پروردگار نبیند. و در آن جهان با زیانکاران نشیند.» چندان درنگ نکردید که این ستور سرکش رام و کار نخستین تمام گردد. نوایی دیگر ساز و سخنی جز آن چه در دل دارید آغاز کردید! می‌پندارید مامیرائی نداریم، در تحمل این ستم نیز بردباریم. و بر سختی این جراحت پایداریم.

مگر به روش جاهلیت می‌گرایید؟ و راه گمراهی می‌پیمایید؟

«برای مردم با ایمان چه داروی بهتر از خدای جهان»

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بریابند و حرتم را نپایند؟ پسر ابوقحافه! خدا گفته است تو از پدر ارث ببری و میراث مرا از من بگیری؟ این چه بدعتی است در دین می‌گذاری! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید.

اکنون تا دیدار آن جهان این ستور آماده و زین برنهاده ترا ارزانی!

وعدگاه، روز رستاخیز! خواهان محمد «ص» و داور خدای عزیز! آن روز ستمکار رسوا و زیانکار و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی

خواهید دید که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی.  
پس به روضه پدر نگریست و گفت:

رفتی و پس از تو فتنه برپا شد      کین‌های نهفته آشکارا شد  
این باغ خزان گرفت و بی برگشت      وین جمع بهم فتاد و تنها شد

ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق  
مرا نمی‌گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و ستمی را که به من می‌رود  
می‌پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود: احترام فرزند، حرمت پدر است؟ چه  
زود رنگ پذیرفتید. و بی‌درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می‌گویید  
محمد «ص» مُرد، آری مرد و جان به خدا سپرد! مصیبتی است بزرگ  
و اندوهی است سترگ. شکافی است که هر دم گشاید. و هرگز به  
هم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و گزیدگان خدا را به  
سوک نشانند. شاخ امید بی‌بر، و کوه‌ها زیر و زبر شد. حرمت‌ها تباه  
و حریم‌ها بی‌پناه ماند. اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی  
را ندانید و از آن بی‌خبر مانید. قرآن در دسترس شماست شب و روز  
می‌خوانید. چرا و چگونه معنی آن رانمی‌دانید؟ که پیمبران پیش از او  
نیز مردند و جان به خدا سپردند.

محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. اگر او  
کشته شود یا بمیرد شما به گذشته خود بازمی‌گردید؟ کسی که چنین  
کند خدا را زیانی نمی‌رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.

آوه! پسران قیله پیش چشم شما میراث پدرم ببرند! و حرتم  
را ننگرند! و شما همچون بی‌هوشان فریاد مرا نانیوشان؟ حالی که  
سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه‌های آبادان.

امروز شما گزیدگان خدا، پشتیبان دین، و یاوران پیغمبر و مؤمنین

و حامیان اهل بیت طاهرینید! شما باید که با بت پرستان عرب درافتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمانبردار، و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه بندگی درگوش کردید. اکنون پس از آن همه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیش روی واپس نشستید آن هم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند. و حکم خدا را کار نبستند. «از اینان بیم مدارید، تا هستید. از خدا بترسید اگر حق پرستید!» اما جز این نیست که به تن آسایی خو کرده‌اید، و به سایه امن و خوشی رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته و آن چه را شنیده کار نبسته. بدانید که:

گر جمله کاینات کافر گردند      بر دامن کبریا نشیند گرد

من آن چه شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار، چه کنم که دلم خون است؟ و باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون! و نیز می‌گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگیرید این لقمه گلوگیر به شما ارزانی، و ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودان باد. اما شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته خدا بیازارد! آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد، آنچه می‌کنید خدا می‌بیند. و ستمکار به زودی داند که در کجا نشیند. من پایان کار را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می‌ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید.

### دیدار با زنان مهاجر و انصار

هنگامی که فاطمه زهرا «س» در بستر بیماری است و در آخرین روزهای زندگی‌اش انبوهی از زنان مهاجر و انصار به منظور عیادت آن

حضرت به خانه‌اش شتافتند. در پاسخ به احوالپرسی آنان که گفتند: هان ای دختر گرانمایهٔ پیامبر با رنج و بیماری‌ات چه می‌کنی؟ فرمود: به خدای سوگند! در حالی شامگاه را به بامداد آوردم که از دنیای ظالمانه شما بیزارم، به مرد نمایان شما به خاطر عملکردشان خشمگین و از آنها متنفرم.

آنان را در فراز و نشیب‌ها آزمودم و به دور افکندم و امتحان نمودم و از آن خشمگین شدم. راستی چه زشت است کندی شمشیرها در برابر ستم و بیداد و چه بد است به شوخی گرفتن سرنوشت دین و جامعه پس از تلاش و جدیت در راه آنها، و چه ناگوار است سر بر سنگ سخت زدن و کار بی‌حاصل نمودن، و آن گاه شکاف بر داشتن نیزه‌ها و تسلیم شدن در برابر بیداد، و چه دردناک است تباهی عقیده و انحراف اندیشه و تزلزل اراده‌ها. و چه بد چیزی برای خود از پیش فرستادند که خدا بر آنان خشم گرفت و در عذاب او ماندگار خواهند بود.

آری من شرایط را چنین نامطلوب و ظالمانه نگریستم و مسئولیت آن را بر گردن خودشان افکندم و بار گران گناه آن را بر دوش آنان نهادم و ره‌آورد شوم و عار و ننگ آن را بر عهدهٔ خودشان قرار دادم. پس بینی آنان بریده و زخم خورده باد. و هماره از رحمت خدا دور باشند.

وای بر آنان! آخر چگونه جانشینی پیامبر را از کوه‌های استوار رسالت و از بنیان‌های تزلزل‌ناپذیر نبوت و فرودگاه وحی و جبرئیل و آگاهان در شئون دین و دنیای جامعه دور ساختند؟! به هوش باشید که این زبانی آشکار و جبران‌ناپذیر است. به خدا سوگند آنان بر شمشیر عدالت او عیب می‌گرفتند و به شهادت وصف‌ناپذیر و جسارت وی در برابر مرگ در سخت‌ترین میدان‌های پیکار.



و به قدرت بی همانند او در میدان کارزار و به خشم مقدّس او در راه خدا و ضربات قهرمانانه‌اش بر دشمن، که گمراهان را می‌گرفت و از پای درمی‌آورد و آنان را درس عبرت برای دیگران می‌ساخت.

به خدا سوگند! اگر مردان شما شهامت یاری به حق را از خود نشان می‌دادند و نمی‌گذاشتند خلافت و زمامداری از مسیر خود انحراف جوید و از دست امیرمؤمنان که پیامبر زمام آن را به او سپرده بود بیرون رود و تنظیم امور و تدبیر شئون را در دست با کفایت او می‌سپردند، آن‌گاه می‌دیدند که هرگاه مردم از راه حق انحراف می‌جستند، آنان را در پرتو نور به راه می‌آورد و با مهر به سر منزل مقصود سیر می‌داد. سیری که نه آزار دهنده بود و نه مرکب و راکب را آزرده و فرسوده می‌ساخت. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه‌ای زلال و گوارا رهبری می‌کرد و در کنار چشمه‌ای فرود می‌آورد که آب صاف و گوارا از آن می‌جوشید. چشمه‌ای لبریز از آب زلال و صاف که هرگز ناصافی نمی‌پذیرفت.

و آن‌گاه آنان را از این آبشخور پاک و گوارا سیراب و بانشاط بازمی‌گردانید و آنجا بود که مردم او را در نهان و آشکار خیرخواه خود می‌نگریستند.

اگر او زمام امور جامعه را به کف می‌گرفت هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت و از آن جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، چیزی برنمی‌داشت و برای خود جز اندکی به اندازه نیاز و رفع گرسنگی و تشنگی و انجام خدمت بهره‌ای قرار نمی‌داد.

و آن‌گاه بود که دنیا پرست از پارسا، و راست کردار از دروغ‌پرداز برای همیشه باز شناخته می‌شد. راستی قرآن چه زیبا هشدار می‌دهد که: «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و پروا پیشه ساخته بودند بی‌تردید

برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم. ولی آنان آیات ما را دروغ انگاشتند. پس ما نیز به کیفر دستاوردها گریبان آنان را گرفتیم.»  
و زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد که:

و کسانی که ستم کردند به زودی ره‌آورد به آنچه مرتکب شده‌اند به آنان خواهد رسید و آنها هرگز درمانده کننده ما نیستند. اینک بباید و (بافته‌های دروغین تشنگان قدرت را) بشنوید و راستی که هرچه زندگی کنید روزگار به شما شگفتی‌ها نشان خواهد داد.

اگر می‌خواهی تعجب کنی از سخنان جاه طلبان تعجب کن و بافته‌های آنان را بشنو...! ای کاش می‌دانستم که آنان در این انحراف بزرگشان به کدامین سند استناد جستند؟ و بر کدامین نسل پاک و ذریه پاکیزه جرأت و استیلا جستند؟ راستی چه بدسرپرست و یاوری برای خود برگزیدند و چه بد جایگزینی انتخاب کردند!

اینان پیشتازان را رها کردند و به سراغ دنباله‌ها رفتند و به جای شاهپرها برای پرواز، روی پره‌های کوچک نشستند و شانه را با دم عوض کردند. بینی گروهی که راه ستم را برمی‌گزینند و در همان حال می‌پندارند که کار خوبی انجام می‌دهند به خاک مذلت مالیده باد.  
به هوش باشید که آنان تبهکارند اما خود در نمی‌یابند.

وای بر آنان! آیا کسی که به سوی حق راه می‌نماید زبیده پیروی است یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه خود هدایت شود؟ شما را چه شده است چگونه داوری می‌کنید؟ بدانید! به جان خودم سوگند! که ناقه خلافت باردار شده و نطفه شوم این تباهی و تبهکاری بسته شده است. از این رو در انتظار باشید تا این نوزاد شوم را به دنیا آورد و تباهی خویش را در کران تا کران پیکر جامعه بپراکند. آن گاه

است که از پستان خلافت به جای شیر کاسه‌های لبریز از خون و سمّ کشنده بدوشید. و آنجاست که باطل گرایان گرفتار زبانی جبران ناپذیر خواهند شد. و دنباله روان بی مطالعه، فرجام کاری را که سردمدارشان پایه گذار آن بودند در خواهند یافت و آثار شوم آن به نسل‌های آینده نیز خواهد رسید. اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید اما برای آزمون و فتنه دهشتناکی که در پیش دارید آماده شوید.

شما را به شمشیرهای برنده و آخته، به سلطه تجاوزکارانی بیدادگر و خونخوار، به هرج و مرجی فراگیر و استبدادی دیرپا از ظالمان بشارت باد!

به استبدادی که به نام دین و خدا، ثروت‌های شما را به باد می‌دهد و مردم را با شمشیر خودکامگی درو می‌نماید!

دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید! و چگونه امید نجات دارید در حالی که خود خوش ندارید و نمی‌خواهید به سرچشمه زلال و نجات بخش عدالت و آزادی رهنمون گردم و به پذیرش حق مجبور سازم.

### در بستر شهادت

فاطمه با سکوت خود فریاد می‌کشد و با آه آتشین خود طومار ستم را می‌سوزاند. علی «ع» در گورستان بقیع با شاخه‌های خرما برای او خانه غم و اندوه (بیت‌الاحزان) برپا کرده است که از گریه و ناله و سوز و گداز او مردم زبان به شکوه نگشایند. دیگر کسی صدای ناله فاطمه «س» را که از ژرفای دلی شکسته بر می‌خاست نمی‌شنید مگر آن که گذارش به بقیع می‌افتاد آری پیامبران آن گاه که می‌بینند برای اندرزشان گوش شنوایی نیست با زبان سکوت سخن می‌گویند.

و اینک فاطمه «س» در بیت الاحزان با ناله خود فریاد می‌زند که ... انقلاب من در اندوه فروپچیده است... و اعتراضم در اشک‌های نهفته است. امیدوارم که این زبان را بفهمید... پروردگارا اینان به من ستم کردند. مرا از چنگ اینان آزاد ساز. و چندی است که دیگر فاطمه «س» به بیت‌الاحزان هم نمی‌تواند برود، «اسماء» بستر بانو را در منزل می‌افکند، دیگر آن پیکر نحیف نمی‌توانست روحی چنان بزرگ را تاب بیاورد؛ روحی که می‌خواست تا بی نهایت بال بگشاید... و شگفت اینجاست که در این شرایط هم شیخین نمی‌گذارند فاطمه (ع) به حال خود باشد. در این لحظات آخر آمده‌اند تا بر همه جنایات خود بر اسلام و مسلمین پرده بکشند و مشروعیت و مقبولیت از دست رفته خود را باز یابند و به مردم وانمود کنند که فاطمه «س» آنان را مورد عفو و گذشت قرار داده است، آری اینان فاطمه «س» را به خشم آورده بودند و اینک خشنودیش را جستجو می‌کردند.

عمر به علی «ع» گفت: ای ابوالحسن، ابوبکر پیری است نازک دل و هموست که با رسول خدا «ص» در غار همراه بوده است. پیش از این نزد فاطمه «س» آمده‌ایم اما او ما را نپذیرفته است، تو پا در میان بگذار و از او بخواه که ما را بپذیرد. علی «ع» برخاست و نزد فاطمه «س» رفت و اجازه خواست: ای دختر رسول خدا، این دو مرد کارها کرده‌اند که تو خود دیده‌ای و می‌دانی. تاکنون آن دو چندبار آمده‌اند و تو آنها را نپذیرفته‌ای اینک نزد من آمده‌اند تا از تو رخصت طلبم.

- به خدا سوگند، تا آن دم که پدرم را دیدار کنم با آن دو سخن نمی‌گویم.
- ای دختر محمد «ص» من به آن دو وعده دادم که از تو رخصت طلبم.
- اکنون که به آنان وعده داده‌ای با تو مخالفت نمی‌کنم.

شیخین سپاس‌گزارانه وارد شدند.

- سلام بر تو ای دختر رسول خدا

...

- ما آمده‌ایم تا ز تو پوزش بخواهیم و اقرار کنیم که بد کرده‌ایم.

....

- از ما خشنود باش خداوند از تو خشنود باشد.

...

- چهره از ما برمتاب، ما امیدواریم که پروردگارمان از ما درگذرد.

فاطمه واپسین سخن خود را به زبان راند:

- اگر گفتارتان صادقانه است، به این پرسش من پاسخ دهید.

- بپرس ای دختر رسول خدا.

- شما را به خدا سوگند، آیا از پدر من شنیده بودید که: فاطمه

پارهٔ تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟

- آری، چنین است.

زهره «س» دستانش را به سوی دادگاه فرارین فراگشاد:

- خداوندا گواه باش که این دو مرا آزار داده‌اند و من نزد تو از

آنان شکایت می‌کنم.

و بدین گونه آنان از خانهٔ فاطمه «س» بیرون رفتند و فاطمه «س»

با ابراز ناخرسندی از آنان، نگاه خشم آلود خویش را برای همیشه از

آنان فروپوشاند.<sup>۶</sup>

## شهادت

در آخرین روز زندگانی آبی خواست. بدن خود را نیکو شست و

شو داد. جامه‌های نو پوشید و به غرفهٔ خود رفت. خادمهٔ خویش را

گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگسترانند. سپس رو به قبله دراز کشید، دست‌ها را بر گونه‌ها نهاد و گفت: من همین ساعت خواهم مرد. به نقل علمای شیعه، شوهرش علی «ع» او را شست و شو داد، او را پنهان به خاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد.

### مزار فاطمه «س» کجاست؟

علی چشم گریانش را از بستر فاطمه «س» بر نمی‌گیرد، و حسن «ع» و حسین «ع» ساکت و حیرت زده در دو طرفش ایستاده‌اند و برای مراعات حال مادر اشک در چشمانشان خشک شده است. این زینب، دختری خردسال است که هنوز از مهر مادری سیراب نشده است؛ قلب حسّاسش مصیبت‌های آینده را پیش بینی می‌کند و خیره به روی مادر می‌نگرد و ناله سر می‌دهد... پدر با ملاطفت اطفال را از کنار مادر دور می‌کند، چون حجره خلوت می‌شود فاطمه «س» رو به علی «ع» می‌کند و شمرده و آهسته می‌گوید:

— آیا آنچه از تو می‌خواهم انجام می‌دهی؟

— آری.

— پس تو را به خدا سوگند می‌دهم که این دو بر جنازه من نماز نگذارند. و... بر بالای قبر من نایستند... مرا شب غسل بده، شب کفن کن، شب به خاک بسپار... نمی‌خواهم کسانی که بر من ستم کردند بر جنازه‌ام حاضر شوند...

علی سرگشته و حیران برجای ایستاده است، اینک فاطمه «س» تنها مایه آرامش و قرار و شکیباییش با او وداع می‌گوید و در میان بادهای آتش خیز تنهایش می‌گذارد. تاریخ نیز سرگشته و حیران ایستاده است که مزار فاطمه «س» را در کجا به آیندگان و کاروانیان که از دور و

نزدیک می‌آیند نشان دهد، گاهی در کنار مزار پیامبر «ص» در مسجد النبی «ص» بوی بهشت را می‌شنود و می‌گوید فاطمه «س» اینجا خفته است. گاهی فرشتگان بر اطراف حجره فاطمه «س» بال و پر می‌کشایند و انگشت‌ها به آن سو اشاره می‌رود که مزار فاطمه «س» اینجا است. و دیگری می‌گوید مزار فاطمه «س» در دل‌های حق جویان و حق‌گویان و ستم‌دیدگان تاریخ است در هر صورت فاطمه «س» با این وصیت خود یک علامت سؤال بزرگ بر روی حوادث و جریان‌های پس از وفات پیامبر «ص» گذاشت که اینان بر سر پیش‌تازان اسلام و خاندان پیامبر «ص» چه آوردند، اینان دختر پیامبر را شهید، ابوذر را تبعید کردند و وارث علم پیامبر «ص» و شیر بیشه شجاعت را خانه نشین کردند.

امیرالمؤمنین علی «ع» طبق وصیت فاطمه «س» به گونه‌ای در نیمه‌های شب پیکر فاطمه «س» را به خاک سپرد که هیچ کس از جای آن مطلع نشد و حتی چشمان ریزین تاریخ هم این سر الهی را ندید. تاریخ ناگهان چشم گشود و علی «ع» را تنها دید که پس از به خاک‌سپاری فاطمه «س» غبار از تن می‌تکاند و با پیامبر «ص» نجوا و گفتگو می‌کند: ... شکایت خود را به درگاه خدا می‌برم، دخترت را به تو می‌سپارم. او برای تو خواهد گفت که امت پس از تو بر وی چه ستم‌ها روا داشتند. آنچه خواهی از او بجو و هرچه خواهی به او بگو، تا گره از دل خود بگشاید و خونی که خورده بر آورد و خدا که بهترین داوران است میان او و ستمکاران داوری نماید...

## راز شب

ماه آن شب خموش و سرگردان      روی صحرا و دشت می‌تایید  
نور غم رنگ حزن پرور ماه      همه جا را نموده بود سپید  
دانه دانه ستاده بر رخ چرخ      همچو اشکِ یتیم می‌لرزید

خواب، گسترده بود خاموشی  
بر جهان پردهٔ فراموشی

مرغ شب آرمیده بود آرام      چشم ایام رفته بود به خواب  
سایهٔ نخل‌ها به چهرهٔ نور      از سیاهی کشیده بود حجاب  
باد در جستجوی گمشده‌ای      چرخ می‌زد چو عاشقی بی‌تاب

غرق، شهر مدینه سرتاسر  
در سکوتی عمیق و رعب‌آور



می‌کشید انتظار، خاک آن شب      مقدم تازه میهمانی را  
می‌ربود از کف گران مردی      آسمان همسر جوانی را  
آتش مرگ مادری می‌سوخت      دل اطفال خسته جانی را

مردم آرام، لیک آهسته

نوحه‌گر چند طفل دلخسته

بر سر دوش، جسم بی‌جانی      حمل می‌شد به نقطه‌ای مرموز  
همه خواهان به دل درازی شب      گرچه شب بود تلخ و طاقت‌سوز  
تا مگر راز شب نگردد فاش      نبرد پی به راز شب دل روز

راز شب بود پیکر زهرا

که شب آغوش خاک گشتش جا

راز شب بود بانویی معصوم      که چو او مردی از زمانه نژاد  
هیجده ساله با نوایی پرشور      که سیه کرد چهره بیداد  
بانویی کز سخن به محضر عالم      ریخت آتش به جان استبداد

بانویی شیردل دلیر و شجاع

که نمود از حقوق خویش دفاع

گرچه زن بود لیک مردانه      از قیام، آتشی عظیم افروخت  
شعله‌ای برکشید از دل خویش      که سیه خرمن ستم را سوخت  
درس احقاق حق و دفع ستم      به جهان و جهانیان آموخت

مردم خفته را ز خواب انگیخت

آبروی ستمگران را ریخت

## سیمای فاطمه «س» در قرآن

### الف) آیه شریفه قربی

قل لاسألكم عليه اجراً الا المودة فى القربى و من يقترف حسنة  
نزد له فيها حسناً ان الله غفور شكور

هان ای پیامبر بگو! من از شما هیچ پاداشی بر رسالت خویش  
نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس کار شایسته‌ای انجام  
دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و حق‌شناس  
است. در این مورد سخنان امامان راستین و همه پیروان آنان هماهنگ  
است: منظور از واژه قربی... نزدیکان پیامبر می‌باشند.

و انبوه روایات در کتاب‌های شیعه و اهل سنت نام و نشان این  
نزدیکان پیامبر را نیز به دست می‌دهد.

منظور از قربی: علی «ع»، فاطمه «س»، حسن «ع» و حسین «ع» است.

### ب) آیه شریفه مباهله

فمن حَاجَّك فیه من بعد ما جائك به من العلم فقل تعالوا  
ندع ابنائنا و ابنائكم و نسائنا و نساككم و انفسنا و انفسكم ثم  
نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين.<sup>۱</sup>

(ای پیامبر): هر که پس از این دانشی که به سوی تو فرود آمد،  
باز هم در مورد «عیسی» با تو چون و چرا نمود، بگو: بیایید تا ما  
پسران و بانوان و خودمان را فراخوانیم و شما نیز پسران و زنان و خودتان  
را فراخوانید و آن گاه نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.  
همه محدثان و مفسران بر این باورند که پیامبر گرامی در

جریان مباحله، از همهٔ مردان مسلمان تنها یک نفر به همراه داشت و آن هم امیرمؤمنان علی «ع» بود. و از همهٔ بانوان مسلمان نیز تنها یک نفر، که آن هم دخترش «فاطمه» بود و از تمامی کودکان مسلمان نیز دو کودک به همراه برد که حسن و حسین «ع» بودند که دیگر هیچ کس، حتی یکی از همسران خویش را نیز نبرد.

تنها بانوی بانوان فاطمه «س» شایستهٔ حضور در آن مباحله و همایش بزرگ بود و نه هیچ کس دیگر و این امتیاز ویژهٔ اوست که پیامبر تنها او را برگزید.

از پیامبر اکرم «ص» روایت شده است که، اگر خدا می دانست که در روی زمین بندگان گرانمایه تر از علی «ع» و فاطمه «س» و حسن و حسین بودند، به من دستور می داد که با آنان به مباحله بروم. اما چون از اینان پرشکوه تر نبود، دستور آمد که به همراه اینان بروم و همین سند برتری آنان بر تمامی انسان هاست.

### ج) آیه شریفه هل اتی

یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شرّه مستطیراً و یطعمون الطعام  
علی حبّه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً اَئْماً نطعمکم لوجه الله لا نرید  
منکم جزاءً و لاشکوراً<sup>۱</sup>

دو فرزند گرانمایه فاطمه، حسن «ع» و حسین «ع» بیمار شدند.  
پیامبر گرامی به همراه گروهی از یاران به دیدار آن دو آمدند و  
ضمن گفتگو فرمودند:

«علی جان! زبینه است برای شفای فرزندت نذری نمایی»  
آن حضرت به همراه بانوی بانوان و به پیروی از آنان «فضّه»

آن زن شایسته و شاگرد و اردادتمند فاطمه «س» نذر کردند که در صورت عنایت خدا و بهبود حال دو فرزند سه روز روزه بگیرند. در فاصله کمی از این نذر، آنان بهبودی خویش را به یاری خدا باز یافتند. علی «ع» در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی جامعه آن روز، مقداری دانه برای تهیه نان فراهم آورد و بانوی با تدبیر خانه‌اش فاطمه «س» طبق برنامه هر روز یک سوم از آن را تبدیل به نام و مواد غذایی نمود تا روزه بگیرند. نخستین روز را روزه داشتند، نزدیک غروب و پس از نماز مغرب برای افطار آماده شدند که فقری به در خانه آنها آمد و کمک خواست: خاندان علی «ع» ایشار کردند و تمام غذای خود را به فقیر دادند و با آب افطار کردند.

و دومین روز را روزه گرفتند و به هنگام افطار، کودک گرسنه‌ای یتیم از راه رسید و تقاضای کمک کرد. آنان دگرباره ایشارگرانه، همه غذای خویش را به خاطر خدا به او هدیه کردند و روز سوم را روزه گرفتند... و باز هم ایشار نمودند و غذای خویش را به اسیری انفاق کردند و او را به خاطر خشنودی خدا برخویش مقدم داشتند.

بامداد آن روز بود که امیر مومنان به همراه دو فرزندش به محضر پیامبر «ص» شرف یاب گشته و آن حضرت هنگامی که به آنان نگرست آثار گرسنگی سختی را در آنان دید.

فرمود: علی جان! شما را در شرایط سخت و ناگواری می‌بینم و سپس به همراه آنان به خانه بازگشتند.

فاطمه در حال نیایش و عبادت بود اما از شدت گرسنگی و بر اثر روزه چند روزه دیدگانش به گودی نشسته و شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود. پیامبر از دیدن شرایط دخترش، سخت آزرده خاطر شد و

درست در همین لحظات بود که فرشته وحی فرود آمد و گفت: هان ای محمد! این ارمغان آسمانی است. این را بگیر و به داشتن چنین خاندان سرفراز و بشر دوست و پاک باخته‌ای در بارگاه خدا افتخار نما که خداوند تو را در این مورد تهنیت می‌گوید و آن گاه سورة مبارکه هلاتی را بر پیامبر تلاوت می‌کند.

### (د) آیه مبارکه سوره نور

الله نور السماوات و الارض، مثل نوره کمشکوة فیها مصباح،

المصباح فی زجاجة الزجاجه کأنها کوكب درّی<sup>۱</sup>

خدا نور آسمان‌ها و زمین است. وصف نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد. حبابی شفاف و درخشنده، همچون اختری فروزان...

منظور از مشکوة دختر پیامبر «ص»، فاطمه «س» است و واژه مصباح دو نور دیده‌اش حسن و حسین هستند.

«کأنّها کوكب درّی» فاطمه «س» در میان زنان گیتی، بسان اختری نورافشان است.

«یکاد زیتها یضیء»

و در دانش و بینش چنان است که چیزی نمانده است که همه علوم و دانش‌ها از او سرچشمه بگیرد.

## ویژگی‌های اخلاقی و انسانی

### ۱- پارسایی و انفاق

آن سوی‌ها، در مدینه، در خانه علی، بانوی جوانی است به درخشندگی آفتاب و به گرمای خورشید، دامن پرمهرش گسترده است و نگاه مهربانش هر نومی‌دی را نویدبخش.

دستان گشوده‌اش، گویی گنج‌هایی است بی‌کران، یتیمان و فقیران چشم در دستانش و دل به سویش دارند.

همسر دلاور فاطمه، در رکاب محمد «ص» شمشیر می‌زند و پیکار می‌کند. و کلبه او غرق است در سعادت و سرور. از همه زینت‌ها و آرایش‌های دنیا به دور.

متاع دنیا در دیدگانش قلیل است و خواهان آن دون!

به کمترین خوردنی‌ها، به اقل پوشیدنی‌ها، بسنده می‌کند، مالی نمی‌اندوزد، ذخیره‌ای بر نمی‌گیرد. لباس تفاخر نمی‌پوشد، صبور و مهربان آنچه در دست دارد به دیگران می‌سپارد، که تا تاریخ می‌ماند و مدعیانی از محمد «ص» دم می‌زنند، و تا کسانی می‌خواهند بوی حقیقت را استشمام کنند، و تا کسی هست که جویای دین محمد «ص» باشد، نماینده مکتب محمد «ص» باشد.

تا فریادی بلند در گوش جهانیان بماند که کاخ سبز، دلبستگی به زخرف دنیا و اسارت در کام خوش سیمای جهان، با هر توجیهی که باشد، از آیین محمد «ص» جداست.

محمد دمام در متن زندگی فاطمه نقش می‌کشد، می‌نویسد و فاطمه «س» می‌خواند. فاطمه «س» طنین دلنشین پدر را در گوش دارد که

«شگفتا از کسی که به جهان ابدی ایمان دارد و برای این دنیای فریبنده می‌کوشد.»

فاطمه «س» دنیا را سرای بندگی خدا می‌داند و ثروت را برای ایشار و انفاق در راه خدا می‌خواهد. و زندگی سراسر معنویت او تبلور پارسایی و انفاق در راه خداست.

جابر بن انصاری می‌گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر «ص» خواندیم. اصحاب اطرافش نشسته بودند ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه‌ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی‌توانست بر جای خودش قرار گیرد. پیامبر «ص» متوجه او شد و از احوالش پرسد. عرض کرد: یا رسول الله مردی هستم گرسنه، سیرم کن. برهنه‌ام لباس به من عطا کن، تهیدستم چیزی به من بده. رسول خدا «ص» فرمود: من که اکنون چیزی ندارم اما تو را به جایی راهنمایی می‌کنم شاید حاجتت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد. خدا و رسول نیز او را دوست دارند. برو به خانه دخترم فاطمه «س» شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه «س» هدایت کن.

بلال به اتفاق پیرمرد به خانه فاطمه «س» رفتند پیرمرد عرض کرد سلام بر شما ای خانواده نبوت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه «س» جوابش را داد و فرمود: کیستی؟ عرض کرد: فقیری هستم خدمت پدرت رسیدم مرا به سوی شما راهنمایی کرد.

حضرت فاطمه «س» که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت. پوست گوسفندی را که فرش حسن و حسین «ع» بود به پیرمرد داد. عرض کرد: این پوست کجای زندگی مرا اصلاح می‌کند؟

فاطمه گلوبندی را که دختر عمویش به وی اهدا نموده بود به او داد. فرمود به فروش برسان و زندگی خودت را بدان اصلاح کن.

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیامبر «ص» عرض کرد آن حضرت گریست و فرمود: گردنبد را به فروش برسان تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمار یاسر از رسول خدا «ص» اجازه گرفت که آن گردنبد را خریداری کند... پیرمردی گردنبد را به عمار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا «ص» برگشت. حضرت از او پرسید سیر و پوشیده شدی؟ عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه «س» بی نیاز شدم. خدا در عوض به فاطمه «س» عطایی بکند که نه چشمش دیده و نه گوشش شنیده است...

## ۲- عبادت خالصانه

فاطمه را قلبی است درخشنده از نور خدا، مقرر به یکتایی خداست و سینه‌اش مالا مال عشق اوست. از این روست که قلبی درخشنده دارد از نور او.

جلوه اغیار از قلبش زده است که چیزی جز خدا را نخواسته و ندیده است. شور، شوق و شعفی که در دل دارد، قلب مهربانش را به خدا نزدیک می‌کند و آگاهی به الطاف خداوندی، او را بر کوی احسانش کشانیده و او همچون محمد، سخت، به سوی حق شتافته و نزدیک خدا گشته است. از خشم خدا ترسان و از خوف خدا لرزان. همه روز و شبش، پیوسته گردیده است.

زندگی فاطمه «س» سراسر، عبادت خدا بود. چرا که لحظه لحظه با اعمال خویش تقرب الهی را در نظر داشت و آنچه انجام می‌داد به خاطر پرستش خالصانه خدا و تقرب او بود.



و نیز عبادت عاشقانه و نیایش‌های خالصانه فاطمه «س» زندگی عابدانه او را رنگ خدایی می‌بخشید.

ابن عباس می‌فرماید: مصداق این آیه اهل بیت پیامبر است: كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون و بالاسحار هم يستغفرون.<sup>۱۱</sup>

آنان اندکی از شب را می‌خوابیدند و به هنگام سحر از خدا آمرزش می‌خواستند.

### ۳- دانش گسترده

فرزند پیامبر نیک آموخته است که راه خدا، استقامت و شکیبایی می‌طلبد، پس روح بلند خویش را به طراوت ایمان و یقین آراسته، هر صبح را به خاطر خدا روز می‌کند. آن گاه ینابیع رحمت از قلب بر لسان او جریان می‌یابد.

و بلندای فرح‌انگیز اسماء الهی، مأوای مقدسی است که منزلگاه اندیشه فاطمه «س» است. او دختر محمد «ص» رسول خداست و شاگرد مکتبی است که جهالت را زدود و کاخ رفیع تمدنی عظیم را به دستان پدر او، بنا نمود. او عصر جهالت را با تیغ علم سترد، و روشنائی دانایی را در گنداب‌های جهالت تابانید، و مردم را از سرگردانی و شرک، از گمراهی و فال رهانید و به چشمه پرآب و زلال معرفت رسانید. و فاطمه «س» شاگرد محمد «ص» است، شیوایی و زیبایی کلام، استحکام برهان و بیان، گویی اوست آئینه محمد را تمام عیان.

پیامبر اکرم «ص» خداوند امیر مومنان و همسرش فاطمه «س» و فرزندان ارجمند او را حجت‌های خویش بر بندگان قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امت من هستند و هرکس نیکبختی و نجات را از آنان بجوید. به راه راست و خداپسندانه رهنمون می‌گردد.

## فاطمه «س» در کلام معصومین

پیامبر اکرم «ص»: فاطمه «س» حوریه‌ای است در چهره انسان، هرگاه من در خود شور و شوق بهشت احساس می‌کنم او را بوسه باران می‌سازم.<sup>۱۲</sup>

پیامبر اکرم «ص»: بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه «س» دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، آسیه زن فرعون.<sup>۱۳</sup>

پیامبر اکرم «ص»: فاطمه هی الزهره: فاطمه همان زهره درخشنده است.<sup>۱۴</sup>

پیامبر اکرم «ص»: فاطمه حوریه‌ای است در چهره آدمیان.<sup>۱۵</sup>

پیامبر اکرم «ص»: هنگامی که قیامت برپا شود، منادی حق از عرش ندا می‌کند، ای مردم چشم‌هایتان را ببندید تا فاطمه از صراط عبور کند.<sup>۱۶</sup>

پیامبر اکرم «ص» خطاب به فاطمه «س» می‌فرماید:

خدا به واسطه غضب تو غضب می‌کند و به واسطه خشنودی تو خشنود می‌گردد.<sup>۱۷</sup>

امام محمد باقر(ع) فرمود: به خدا سوگند! خدا فاطمه «س» را به وسیله علم، از فساد و بدی‌ها بازداشت.<sup>۱۸</sup>

پیامبر اکرم «ص» به فاطمه «س» فرمود: دخترم! خدا به دنیا توجه نمود و مرا بر تمام مردم برگزید. در مرتبه دوم باز بدان توجه نمود و همسر تو علی «ع» را بر سایرین برتری دارد. برای سومین مرتبه نیز توجه نمود و ترا بر زنان عالم برتری داد. در مرتبه چهارم توجه کرد و حسن و حسین را بر جوانان اهل بهشت امتیاز داد.<sup>۱۹</sup>

پیامبر اکرم «ص»: فاطمه از بهترین زنان بهشت است.<sup>۲۰</sup>

پیامبر اکرم «ص»: خدا من و علی «ع» و فاطمه و حسن و حسین «ع» را از یک نور آفرید.<sup>۲۱</sup>

پیامبر اکرم «ص» در حالی که دست فاطمه «س» را در دست داشت فرمود: هر کس این را می‌شناسد که می‌شناسد. و هر کس نمی‌شناسد، این فاطمه دختر محمد، و پاره تن من و قلب و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.<sup>۲۲</sup>

پیامبر اکرم «ص»: ایمان به خدا در اعماق دل و باطن زهرا چنان نفوذ کرده است که برای عبادت خدا خودش را از همه چیز فارغ می‌سازد.<sup>۲۳</sup>

امام حسن «ع»: فاطمه زهرا عابدترین مردم بود. در عبادت حق تعالی آن قدر برپا ایستاد تا پاهای مبارکش ورم کرد.<sup>۲۴</sup>

پیامبر اکرم «ص»: فاطمه، دخترم، بهترین زن عالم است. پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح و روان من است. حوریه‌ای است به صورت انسان. آن گاه که در محراب عبادت بایستد نورش برای فرشتگان آسمان درخشندگی می‌کند. خدا به ملائکه خطاب می‌کند بنده مرا ببینید چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می‌لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه «س» را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم.<sup>۲۵</sup>

امام حسن «ع»: مادرم زهرا را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار جهان بود. دائماً در حال رکوع و سجود بود تا سپیده صبح نمایان شد. شنیدم که مومنین را یک یک نام می‌برد و دعا می‌کرد، اما برای خودش دعا نکرد. عرض کردم: مادر جان! چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟ فرمود: اول همسایه بعد خویشتن. الجار ثم الدار<sup>۲۶</sup>

### عصمت فاطمه «س»

خرد و اندیشه فاطمه «س» در مدرسه محمد، ورزیده شده است و نور آگاهی و بصیرت، دیدگانش را پرفروغ گردانیده است. او با سلاح علم از همه کژی‌ها رسته است و در طول زندگانی پرمرات خویش، همواره در پناه خداوندگار جهان، آرام یافته است. این رهنورد راه حقیقت و غرقه در نور هدایت الهی، دور از طوفان بلاست، چرا که لگام نفس در دست دارد و پرده‌های شک و ابهام، هرگز دیدگانی که به سوی خدا می‌نگرد را فرو نبسته است. یاد دوست، لحظه‌ای فاطمه را به خود وا نمی‌نهد و راه غفلت مسدود!

دو شاهبال علم و ایمان، فاطمه را عصمت می‌بخشد.

آیه تطهیر به اجماع مفسرین و نقل اکثر محدثین اسلام در باره اهل بیت پیامبر اکرم «ص» نازل شده و دلیل عصمت و ولایت این خاندان است.

أَمْأَ يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً<sup>۳۴</sup>

جز این نیست که خداوند خواسته است ناپاکی را از شما خاندان نبوت، بزدايد و شما را به طور کامل پاک و منزه گرداند.

صحیح مسلم از زید بن ارقم نقل کرده است که وی گفت: پیامبر «ص» می‌گفت: شما را درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم که برای خدا حق آنها را رعایت کنید حضار از زید بن ارقم پرسیدند: اهل بیت پیامبر «ص» کیانند؟ همسران آن حضرتند؟ وی گفت: به خدا سوگند نه! همسر تا مدتی با شوهر خود زندگی می‌کند. اما این پیوند گسستنی است، روزی هم ممکن است طلاق بین آنها جدایی ایجاد کند و همسر مرد به خانه پدر یا خانواده‌اش بازگردد.

اهل بیت پیامبر «ص» در این آیه (تطهیر) کسانی هستند که نسل پیامبر «ص» هستند و آن گروه از خاندان وی اند که صدقه بر آنها حرام می باشد.<sup>۲۸</sup>

از میان منابع بیشماری که نزول آیه تطهیر را درباره امیرالمومنین «ع» و فاطمه «س» و حسن و حسین «ع» نقل نموده است و بدان واقعیت صراحت دارند، به گفتار مرحوم طبری بسنده می کنیم. مرحوم طبری در کتاب خویش به نقل از عمر بن ابی سلمه می نویسد: آیه شریفه (انما یزید الله...) در مورد پنج نور مقدس نازل شده است و از «ام سلمه» آورده است که پیامبر جامه خاصی را برداشت و علی «ع» و فاطمه و حسن و حسین را به همراه خویش با آن جامه در یک جا گرد آورد و پوشانید و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود (انما...) و نیز آن بانوی بزرگوار آورده است که: پیامبر خدا به «فاطمه» فرمود «فاطمه» جان! همسر و دو فرزندت را در اینجا حاضر ساز. هنگامی که «فاطمه» آنان را دعوت کرد. پیامبر عبای بزرگی روی خود و همه آنان کشید و فرمود «بار خدایا! اینان خاندان «محمد» هستند. پس درود و برکات خویش را بر خاندان محمد فرو فرست که تو ستوده و درخور ستایش هستی.»

«ام سلمه» می گوید: من عبا را برگرفتم تا در کنار آنان قرار گیرم که پیامبر اجازه نداد و فرمود: تو بر راه هدایت هستی، اما اینان خاندان محمد می باشند.

### مصحف حضرت زهرا«س»

مرحوم مجلسی در کتاب خویش آورده است که: یکی از یاران امام صادق«ع» از او در مورد مصحف «فاطمه» سؤال کرد...

آن حضرت پس از سکوتی عمیق فرمود: شما هرچه می‌خواهید می‌پرسید و جستجو گرانه همه چیز را می‌جوئید.

آن گاه افزود: دخت گرانمایه پیامبر پس از رحلت پیامبر هفتاد و پنج روز در این جهان زیست و در این مدت در سوگ پدر سخت اندوه زده بود. فرشته امین در راه آرامش بخشیدن به آن حضرت در سوگ پدرش فرود می‌آمد و ضمن تسلیت به او از مقام والای پیامبر و رویدادهای پس از او پرده برمی‌داشت و امیر مومنان آنچه فرشته وحی بر «فاطمه» حدیث می‌نمود، همه را می‌نوشت و اینها بود که مصحف «فاطمه» را تشکیل داد.<sup>۲۹</sup>

## سخنان بزرگان در رسای فاطمه «س»

از بسیط خاک تا آن سوی افلاک

امام خمینی «ره»:

فاطمه زهرا «س» زنی بود که در حجره‌ای کوچک و خانه‌ای محقر، انسان‌هایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می‌درخشید.<sup>۳۰</sup>

تمام حقیقت زن

امام خمینی «ره»:

تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا جلوه کرده است. یک زن معمولی نبوده است، یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنای انسان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان.<sup>۳۱</sup>

نمونه یک انسان کامل

آیت الله خامنه‌ای مدظله:

پیامبر «ص» عظیم الشان اسلام با این اعتقاد که فاطمه زهرا «س» نمونه یک انسان کامل است بر دست او بوسه زد و این امر نباید یک مسأله عاطفی در نظر گرفته شود. نگرش اسلام به زن از باب تکامل معنوی و انسانی اوست و در بررسی‌های مربوط به فرهنگ مسایل اجتماعی و پرورش علمی زنان، باید بر این اساس عمل شود.<sup>۳۲</sup>

سازنده تاریخ اسلام

استاد توفیق ابوعلم:

فاطمه «س» یکی از سازندگان تاریخ اسلام است. در عظمت شأن

و رفعت مقام ارجمند او همین بس که او تنها دختر بزرگوار پیامبر «ص» و همسر امام علی «ع» است و در حقیقت او، آرام جان و سرور دل پیامبر «ص» بود.

زهرا «س» همان بانویی که میلیون‌ها آدمی را چشم و دل به سوی اوست و نام گرامی‌اش بر زبان ایشان جاری است. بانویی که پدرش او را مادر پدر خود می‌خواند. تاج کرامتی که پدر بر تارک دختر خویش نهاد مستوجب تکریم است.<sup>۳۳</sup>

در رأس تمام بانوان اسلام

آیه الله ابراهیم امینی:

حضرت زهرا «س» بدون شک در رأس تمام بانوان اسلام قرار دارد. زیرا او تنها بانویی است که پدرش معصوم، شوهرش معصوم و خودش نیز معصوم بوده است. محیط پرورش و زندگی حضرت زهرا «س» محیط عصمت و طهارت بوده است. دوران کودکی خویش را در خانه شخص اول اسلام یعنی پیامبر برگزیده‌ای که تحت تربیت مستقیم پروردگار جهان قرار داشت طی کرد. دوران خانه داری و بچه‌داری را در خانه دومین شخصیت ممتاز اسلامی یعنی علی «ع» گذراند. در این دوران کوتاه دو پسر معصوم حسن «ع» و حسین «ع» را تربیت کرد و دو دختر شجاع و فداکار مانند زینب و ام‌کلثوم به جامعه تحویل داد. در چنین خانه‌ای به طور قطع می‌توان نتایج درخشان احکام و برنامه‌های اسلامی را بالعیان مشاهده کرد و بانوی شایسته و نمونه اسلام را پیدا کرد.<sup>۳۴</sup>

زندگیش بزرگ و مرگش نیز عظمت داشت

دکتر علی ابراهیم حسن:

زندگی فاطمه «س» صفحات نادری از تاریخ است که در آن



جلوه‌های عظمت ملموس است. شخصیتی فوق تصور داشت که پیرامون آن را هاله‌ای از حکمت و جلال فراگرفته است. حکمتی که ناشی از کتب و فلاسفه و دانشمندان نبود، چرا که در اینها حیل‌ها و تزویرهای فراوان است. عظمت و جلال او ناشی از ملک و ثروت نبود بلکه جوششی از درون نفس بود. شاید بتوان گفت عظمت فاطمه «س» همان بود که عایشه می‌گفت نیکوتر از فاطمه «س» جز پدرش کسی نبود که فاطمه «س» همان گونه که زندگیش بزرگ بود، مرگش نیز عظمت داشت.

نمونه‌ی اعلای تربیت عملی

دکتر جعفر شهیدی:

تعلیمات آسمانی که گاه با آیه‌های قرآن و گاه به زبان حدیث (توسط پیامبر «ص») بر گوش‌های گران چنان مردم دیر فهم خوانده می‌شد، باید با آموزش عملی نیز همراه باشد تا اثر آن بیشتر گردد و نمونه‌ی اعلای این تربیت عملی، دختر پیغمبر «ص» است.

زندگانی زهرا «س» در خانه شوهر نمونه است، چون سراسر زندگانی او نمونه است، چون خود او نمونه است، چون شوی او، پدر او و فرزندان او نمونه‌اند. نمونه‌ی مسلمان‌هایی آراسته به فضیلت و خوی انسانی، انسان‌هایی که از میان مردم، برمی‌خیزند، با مردم زندگی می‌کنند، چون دیگر مردم راه می‌روند، می‌خورند، می‌پوشند، اما در آن سوی غریزه‌ها سرشتی دارند، برتر از فرشته، سرشتی پیوسته به خدا، انسان‌هایی که درد دیگران را دارند، یا درد مردم را می‌دانند و می‌کوشند تا با رفتار و کردار درمان بخش آنان باشند. گاه درد می‌کشند تا دیگران درمان یابند. چنین کسانی طبیبان الهی و شاگردان حقند.<sup>۳۵</sup>

محبوب خدا

دکتر علی قائمی:

فاطمه «س» آن چنان در جلوۀ جلال و جمال خدا، محو است که همه چیز را در راه او فدا می‌کند: مقامش، رتبه‌اش، دختر پیامبر بودنش، جلال و اشرافیت مورد انتظار برای خودش، حتی جامۀ عروسیش، دستبند نقره‌اش، پردۀ خانه‌اش و ... در چنین صورتی آیا باز هم او محبوب خدا نباشد!<sup>۳۶</sup>

خورشید گرمابخش

آیت ... سید محمد تقی مدرسی:

فاطمۀ زهرا «ع» خورشید گرمابخشی بود که در روزگار زمستان‌کشندۀ راحت‌طلبی و گرایش به سستی و بی‌تفاوتی که می‌رفت تا حرارت ایمان و جوانه‌های جهاد و فداکاری را از میان بردارد، مردم که خواهان شور و حرارت بودند، با بیانات داغ و آتشین خود، خورشیدوار گرم می‌کرد و به سردی‌ها پایان می‌داد.<sup>۳۷</sup>

فاطمه، فاطمه است

دکتر علی شریعتی

محمد می‌داند که دست تقدیر با او چه می‌کند. و فاطمه «س» نیز می‌داند که کیست! آری در این مذهب، این چنین انقلاب می‌کند. در این مذهب، این چنین زن را آزاد می‌کنند. و مگر این مذهب، مذهب ابراهیم است و اینان وارثان اویند؟ این تجلیل از مقام زن است. و اکنون باز خدای ابراهیم فاطمه «س» را انتخاب کرده است. فاطمه «دختر» به عنوان وارث مفاخر خاندان خویش و صاحب ارزش‌های نیاکان خویش و ادامه‌ شجره تبار و اعتبار پدر، جانشین «پسر» می‌شود.

در جامعه‌ای که ننگ دختر بودن را تنها زنده به گور کردنش پاک می‌کرد. محمد «ص» می‌دانست که دست تقدیر با او چه کرده است. فاطمه نیز می‌دانست که کیست. این است که تاریخ از رفتار محمد «ص» با دختر کوچکش فاطمه در شگفت است و از نوع سخن گفتنش با او و ستایش‌های غیر عادی‌اش از او.

خانه فاطمه و خانه محمد «ص» کنار هم است. فاطمه تنها کسی است که با همسرش علی، در مسجد پیامبر، با او هم خانه‌اند، این دو خانه را یک خلوت دو متری از هم جدا می‌کند و دو پنجره روبروی هم، خانه محمد «ص» و فاطمه را به هم باز می‌کند. هر صبح پدر دریچه را می‌گشاید و به دختر کوچکش سلام می‌دهد. هرگاه به سفر می‌رود، در خانه را می‌زند و از او خداحافظی می‌کند، فاطمه آخرین کسی است که با او وداع می‌کند و هرگاه از سفر بازمی‌گردد، فاطمه اولین کسی است که به سراغش می‌رود، در خانه فاطمه را می‌زند و حال او را می‌پرسد.

برخی متون تاریخی تصریح دارد که: پیغمبر چهره و دو دست فاطمه را بوسه می‌داد. این است که گویی پیغمبر، نه تنها به نشانه محبت پدری، بلکه همچون یک وظیفه و یک «مأموریت خطیر» از فاطمه تجلیل می‌کند. و این چنین نیز از او سخن می‌گوید: خشنودی فاطمه خشنودی من است. خشم او خشم من، هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست دارد و هر که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته است و هر که فاطمه را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است. این همه تکرار چرا؟ چرا پیغمبر اصرار دارد که این همه از دختر کوچکش ستایش کند؟ چرا اصرار دارد که در برابر مردم او را بستاید و

همه را از محبت استثنایی اش به وی آگاه سازد؟ و بالاخره چرا این همه بر «خشم» و «خسودی» فاطمه تکیه می‌کند و این کلمه آزدن را چرا درباره او این همه تکرار می‌کند.

پاسخ به این «چرا» گرچه بسیار حساس و خطیر است، روشن است. تاریخ همه را پاسخ گفته است و آینده و عمر کوتاه چند ماهه فاطمه پس از مرگ پدر، راز این دلهره پدر را آشکار ساخته است.

فاطمه همچنان در وفای به عهد خویش مانده است و در خانه پدر، دامن پارسایی و تنهایی را رها نکرده است و این را همه می‌دانند، به خصوص از هنگامی که خواستگاری عمر و ابوبکر را پیغمبر قاطعانه رد کرد، همه اصحاب دانستند که فاطمه سرنوشتی خاص دارد و دانستند که پیغمبر بی‌مشورت دختر هرگز پاسخ خواستگاران را نمی‌گوید.

فاطمه با علی بزرگ شده است، او را برادری عزیز برای خویش و پروانه‌ای عاشق برگرد پدر خویش می‌بیند. تقدیر سرنوشت این دو را از کودکی به گونه خاصی به هم گره زده است. هر دو با جاهلیت پیوندی نداشته‌اند و هر دو از نخستین سال‌های عمر در طوفان بعثت رشد کرده‌اند و در زیر نور وحی روییده‌اند.

فاطمه چه احساسی نسبت به علی داشته است؟ علی چه تصویری از فاطمه بر دیواره قلب بزرگ و شجاع و پر از عاطفه اش آویخته است؟ ممکن است تصور بتواند، اما کلمات از بیان عاجزند.

پس علی چرا خاموش است؟ به عقیده من منظور علی روشن است. فاطمه خود را وقف پیغمبر کرده است خود را مادر پدرش می‌داند و همه کاره خانه او. دختری را که این چنین به دامن پدر آویخته گویی نمی‌توان از او جدایش کرد. چگونه علی می‌تواند او را را

این خانه ببرد؟ او را از محمد «ص» بخواهد؟ علی خود در این احساس زهرا با او شریک است.

ناگهان وضع تغییر کرد، عایشه به خانه پیغمبر آمد، پیغمبر برای نخستین بار در عمرش و برای آخرین بار، همسری جوان و سرشار شور و شوق زندگی تازه یافته است.

علی نیز احساس می‌کند که لحظه‌ای که تقدیر مقرر کرده است فرامی‌رسد. اما او هیچ ندارد.

در عین حال، او را می‌بینم که نزد پیغمبر آمده است، کنارش نشسته است و سر به زیر افکنده با سکوت و شرم زیبای خویش با وی سخن می‌گوید.

- چه کاری داری پسر ابیطالب؟

با آهنگی که از شرم نرم و آرام شده بود: نام فاطمه دختر رسول خدا را می‌برم.

پیغمبر بی‌درنگ: مرحبا و اهلا

پیغمبر از ام‌سلمه خواست که عروس را تا خانه علی همراهی کند و سپس بلال اذان عشا را گفت و پیغمبر پس از نماز به خانه علی رفت، ظرفی آب خواست و در حالی که آیاتی از قرآن می‌خواند دستور داد عروس و داماد از آن بنوشند و سپس خود با آن وضو گرفت و بر سر هر دو پاشید. خواست برگردد که فاطمه به شدت گریست. نخستین باری است که از پدر جدا می‌شود.

پیغمبر او را با این کلمات آرامش می‌دهد:

- تو را نزد نیرومندترین مردم در ایمان و بیشترین شان در دانش و برترین شان در اخلاق و بلندترین شان در روح ودیعه نهاده‌ام.

اکنون این ودیعه «محمد» فصل دوم زندگیش را آغاز می‌کند.

و تقدیر، برای عزیزترین ودیعه انسان رنج‌ها و سختی‌های تازه‌ای ارمغان می‌آورد.

فاطمه، که از آغاز سختی و فقر در خانه پدر زاده و رشد کرد، اکنون به خانه علی آمده است، خانه‌ای که تنها اثاثه و زینتش عشق است و فقر.

سختی زندگی در خانه علی آغاز شد. اما دشوارتر از همیشه، فاطمه اکنون همان مسئولیت‌های همیشه‌اش را دارد اما این بار در برابر علی. مسئول همسر بودن این مرد تهیدستی که از خوشبختی جدی‌تر است و از زندگی بزرگتر. فاطمه دستاس می‌کند، نان می‌پزد، در خانه کار می‌کند، و بارها او را دیده‌اند که از بیرون آب می‌آورد... و علی جلال و عظمت فاطمه را می‌شناسد و گذشته از آن، او را به چندین مهر، دوست می‌دارد و می‌داند که سختی‌های زندگی و آزارهایی که از کودکی دیده است او را ضعیف ساخته است از این همه سختی و کاری که وی بر خود روا می‌دارد رنج می‌برد. روزی با لحن مهربان همدردی می‌گوید: «زهرا، خودت را چندان به سختی انداخته‌ای که دل مرا به درد می‌آوری، خدا خدمتکاران بسیاری نصیب مسلمین کرده است برو و از رسول خدا یکی بخواه تا تو را خدمت کند.»

فاطمه، سراغ پدر می‌رود.

- چه کاری داری دختر کم؟

آدم به تو سلامی بکنم. و برگشت، به علی گفت شرم داشتم که از پدر چیزی بخواهم. علی که سخت به هیجان آمده بود، فاطمه را یاری کرد، همراه فاطمه نزد پیغمبر بازگشت و خود از جانب او سؤال

را مطرح کرد و پیغمبر بیدرنگ و قاطع پاسخ داد:

- نه به خدا، اسیر جنگ را به شما نمی‌بخشم که شکم اهل صفه را گرسنه بگذارم و چیزی نیابم که به آنان بدهم، فقط می‌فروشم و با پول آن گرسنگان صفه را می‌بخشم.

علی و فاطمه سپاس گفتند و دست خالی بازگشتند. شب شد و زن و شوی در خانه خشک و خالی خویش آرمدند و پیش از آن که به خواب روند هر دو ساکت به سؤالی که از پیغمبر کرده بودند می‌اندیشیدند. و پیغمبر تمام روز را به پاسخ که به عزیزترین کسانش داده بود می‌اندیشید. ناگهان در باز شد و پیغمبر تنها از تاریکی شب، شبی سرد که علی و فاطمه در بستر می‌لرزاند. دید که این دو، پارچه‌ای نازک بر روی خود کشیده‌اند و چون بر سرشان می‌کشند پاهایشان بیرون می‌ماند و چون پاها را می‌پوشانند سرهاشان.

با گذشت مهرآمیزی دستور داد: از جایتان تکان نخورید.

سپس افزود: نمی‌خواهید شما را از چیزی خبر کنم که از آن چه از من درخواست کردید بهتر است؟

- چرا، ای رسول خدا.

- آن کلماتی است که جبرئیل به من آموخت: پس از هر نماز ده بار الله را تسبیح کنید و ده بار حمد و ده بار تکبیر و چون به بسترتان آرام گرفتید، سی و چهار بار تکبیر کنید و سی و سه بار حمد و سی و سه بار تسبیح...

یک بار دیگر فاطمه این چنین درس گرفت. یک بار دیگر با ضربه‌ای نرم که تا عمق هستی‌اش را خبر کرد آموخت که: او فاطمه است. این درسی بود که می‌دانست از کودکی فرا گرفته بود اما

درس‌هایی این چنین همواره به آموختن و پیایی تعلیم گرفتن نیازمند است، این نه درس «دانش» است، درس «شدن» است. فاطمه شدن آسان نیست. این ودیعه‌ای است که باید معراج‌های بزرگ را و پروازهای ماورائی را گام به گام و بال در بال علی باشد، عظمت‌ها و رنج‌های علی را باید با او قسمت کند و او مسئولیت خطیری در تاریخ آزادی و جهاد و انسانیت دارد. او حلقه واسطه‌ای است که تسلسل ابراهیم تا محمد را به حسین تا منجی انتقام جوی نجات‌بخش انتهای تاریخ می‌پیوندد. واسطه عقد نبوت و امامت!

اینها مسئولیت‌ها و مقامات فاطمه است. اما ارزش‌های شگفت خود فاطمه «فاطمه بودن» پیغمبر را ناچار می‌کند که بر این «شاگرد ویژه و صحابی استثنایی‌اش» سخت بگیرد. لحظه‌ای آرامش زندگی نباید او را از «رفتن و شدن» باز دارد، رنج و محرومیت، آب و خاک این درختی است که باید در زیر نور وحی بروید و برای آزادی و عدالت ثمر دهد و آغاز آن «شجره طیبه»‌ای باشد که هریک مأمورند تا آتش خدایی را از آسمان به زمین آرند و به انسان بخشند و همچون «اطلس حقیقی» باید به راستی بار سنگین تمام زمین را بر دوش خویش نگاه دارند و «بایستند».

این است که فاطمه همواره باید در آموختن باشد، آموزشی که همچون نور و هوا و غذا برای «درخت» پایان یافتنی نیست، مکرر و مداوم است!

کلمه، به جای خدمتکار! تنها این عروس و داماد شگفتند که می‌توانند بفهمند که با «کلمه» می‌توان زندگی کرد. خوشبخت بود و آن را نوشید و خورد و سیراب شد!

یک بار، همچون هر روز، پیغمبر وارد خانه فاطمه‌اش می‌شود،



ناگهان چشمش به پرده‌ای می‌افتد، نقشدار! بی‌درنگ! ابرو درهم می‌کشد و بی‌آن‌که سخنی بگوید نشست باز می‌گردد. فاطمه احساس می‌کند. می‌داند گنااهش چیست. و می‌داند که توبه‌اش چه؟ بلافاصله پرده را از در اطاق گلینش می‌کند و برای پدرش می‌فرستد تا آن را بفروشد و پولش را به نیازمندان مدینه انفاق کند. چرا این همه سخت گیر و خشن؟ زینب، در خانه ابوالعاص غرق نعمت و تجمل است، خواهران دیگرش، رقیه و ام‌کلثوم همیشه در خانه ثروت و راحت بوده‌اند. اول در خانه فرزندان ابوالهب تاجر و اکنون یکی پس از دیگری در خانه عثمان اشرافی و مجلل و هرگز فاطمه نشنیده است که خواهرانش را که از او بسیار مسن‌ترند به ثروت و زینت سرزنش کرده باشند.

از لحن سخن و شیوه رفتار پیغمبر با فاطمه یا درباره فاطمه پیداست که فاطمه دیگر است و دختران دیگر وی دیگر.

– فاطمه کار کن، که فردا من هیچ کاری برای تو نمی‌توانم کرد.

و پیغمبر خود آگاه است، به نیاز این خاندان عزیزی که با «دوست داشتن» زندگی می‌کنند و می‌داند که: «هر که او را دوست می‌دارد، زندگی ندارد، و هر که او را دوست می‌دارد این خود زندگی است.» فاطمه‌اش را و علی‌اش را نزد خود آورد. درست مثل خود، خانه‌ای از گل و شاخ و برگ درخت خرما و درش از مسجد و دیوار به دیوار خانه خویش. و دو پنجره، روبروی هم، یکی از خانه علی و دیگری از خانه محمد.

و این دو پنجره روبروی هم، بازگوی دریچه‌های دو قلب است که به روی هم باز است: قلب پدری و قلب دختری. و هر صبح به روی هم گشوده می‌شوند.

و از این است پنجره‌ای که مورخان می‌گویند: پیغمبر هر روز، بی‌استثناء جز ایام سفر، سراغ فاطمه را می‌گرفت و بر او سلام می‌گفت. چرا از میان همه اصحاب، همه خویشاوندان نزدیکش و حتی همه دخترانش، تنها خانه فاطمه باید در مسجد باشد و دیوار به دیوار خانه او؟ آن چنان که گویی یک خانه است و یک خانه بود. خانه محمد، خانه فاطمه است. خانواده محمد یعنی خانواده‌ی که در آن علی پدر است و فاطمه مادر و حسین پسر و بالاخره، زینب دختر!

«عترت» و «اهل بیت» که در قرآن و حدیث آن همه بدان تکیه می‌شود و از پلیدی پاک شده است و عصمت از آن نگهبانی می‌کند و با قرآن، دو یادگاری است که برای مردم، در همیشه عصرها و نسل‌ها، گذاشته شده است همین خانه و خانواده است. و هر که در این خانه را می‌شناسد به استدلال‌های نقلی و بحث‌های کلامی نیازی ندارد، که اگر هیچ نقلی نمی‌بود، عقل آن را اعتراف می‌کرد.

روزها و شب‌ها می‌آمدند و می‌رفتند و فاطمه، شیرین‌ترین جرعه‌های حیاتش را می‌نوشتید و خاطره‌های تلخ سال‌های سختی و پریشانی و فقر را از یاد می‌برد.

جنگ خیبر پیش آمد و مزرعه فدک را، یهودیان، به پیغمبر بخشیدند و آن را به فاطمه داد و فاطمه که اکنون چهار کودک یافته بود، اندکی از خشنوت زندگی و تهیدستی رها شد.

فتح مکه پیش آمد و فاطمه همراه پدر پیروزمند و همسر قهرمانش که پرچم عقاب را به دست داشت، به مکه رفت و شاهد بزرگترین پیروزی اسلام بود و از شهر زادگاهش دیدار کرد و خاطره‌های خوش و ناخوش زندگیش را در مکه تجدید کرد.

آری، فاطمه گویی پاداش همه رنج‌ها و تلخی‌ها و فضیلت‌هایش را به وی داده‌اند.

زندگی مهربان شده است و بر چهره فاطمه لبخندی شیرین می‌زند و گرداگرد خانه فاطمه را هاله‌ای از خوشبختی و افتخار و کرامت فراگرفته است و فاطمه، برخوردار از محبت‌های وصف ناپذیر پدر، عظمت پرافتخار شوی و شور شوقی که از حیات و امید کودکانش برپا کرده‌اند، در هودجی از سعادت و کمال و تحقق همه آرزوها و احلام روحی چون او، نشسته است و زندگی می‌کند.

اما اینها همه، آرامش پیش از طوفان بود و طوفان در رسید، سیاه و هولناک و بر باد دهنده آشیانه او ویران کننده خانه او؛ پیغمبر در بستر افتاد. دیگر نتوانست برخیزد.

چهره‌ها ناگهان در چشم او همه عوض شدند، مدینه پاک و خوب، از کینه و هراس لبریز شد، سیاست، ایمان و اخلاص را از شهر محمد راند، پیمان‌های برادری گسست و پیمان‌های قبایلی، باز جان گرفت.

پیغمبر دیگر فرمان نمی‌راند. و اکنون دیگر پدرم سخن نمی‌گوید، در خانه عایشه، دیوار به دیوار خانه من افتاده است. سرش بر دامن علی است لب‌هایش دارد بسته می‌شود، بیشتر با چشم‌هایش دارد با من حرف می‌زند: با چشم به من اشاره کرد، سرم را به روی صورتش خم کردم، در گوشم گفت که این بیماری مرگ است، من می‌روم. سرم را برداشتم، بدبختی و مصیبت چنان بر سرم هجوم آوردند که ناتوان شدم. مصیبت بودن و داغ ماندن من پس از پدر، نزدیک بود قلبم را پاره کند. چرا این خبر را تنها به من می‌دهد؟ من که در تحمل آن از اینها همه عاجزترم. دختر کوچکش - که همچون طفلی به او محتاج است - سوخت، باز اشاره کرد، گویی دنباله سخنش را می‌خواهد بگوید:

اما تو دخترم، نخستین کسی خواهی بود. از خانواده من، که از پی من خواهی آمد و به من خواهی پیوست. سپس افزود: خشنود نیستی که پیشوای زنان این امت باشی، فاطمه؟

چه تسلیت بزرگی، کدام مژده‌ای است که بر آتش این مصیبت آب سردی بپاشد؟ جز همین، خبر مرگ من. آفرین پدر. چه خوب می‌دانی که چگونه باید فاطمه را تسلیت بخشی. دانستم که چرا از میان آن همه، من باید این خبر را بشنوم.

... ناگهان به علی نگریستند و علی سر در اندیشه‌های خود داشت و با غم خویش ساکت بود، پدر سکوت کرد، سکوتش طولانی شد، چشم‌هایش را به گوشه‌ای دوخت و نگاهش که در اشک غوطه می‌خورد و می‌شکست، در خیالش نقطه‌ای را می‌نگریست.

از درد فریاد زدم: وا اندوها بر من از اندوه تو ای پدر.

و او بی‌درنگ، با آهنگی که رهایی و آسودگی از آن خواندم، در جوابم گفت: «اندوهی بر پدرت از امروز به بعد نیست»

لب‌های پدرم بسته شد.

لب‌هایی که پیام وحی را می‌گذاشت. لب‌هایی که بر دخترش بر کودکان دخترش، بوسه می‌زد. نگاهش مدتی ما را می‌نگریست و سپس فرو خفت، از حلقومش خون آمد.

سرش بر سینه علی بود، علی سکوتی وحشتناک و سنگین داشت. گویی پیش از پیغمبر مرده است. عایشه بر سر پدرم خم شد و زنان دیگر. آری، آری.

لحظه‌های وحشت، در سکوت مرگ گذشتند؛ ناگهان دست‌های او که، به نشانه دعا، بر سراسامه گذاشته بود، به دو پهلویش افتاد.

لب‌هایش تکان خورد:

الی الرفیق الاعلی

همه چیز تمام شد.

چند ساعتی گذشت، آرام شد، دیدم آن دو، ابوبکر و عمر وارد شدند، ابوبکر روپوش را از چهره پدرم کنار زد و گریست و رفت، او هم رفت. علی دست به کار غسل و کفن شد. همسرم، ابوالحسن، بدن پاک را می‌شست و می‌گریست و بر تن او آب می‌ریخت و بر جان خویش آتش. مردم پیامبرشان را از دست داده بودند و مردم بی‌پناه، پناهشان را و اصحاب، رهبر مهربانشان را و اما من و علی، همه کس و همه چیزمان را. ناگهان احساس کردم که ما دو تن، در این شهر، در این دنیا، غریب مانده‌ایم. یکباره همه چیز دگرگون شد، چهره‌ها عوض شدند، از در و دیوار وحشت می‌بارد، «سیاست» به جانشینی «صداقت» نصب شده است.

دست‌های «برادران» که با پیمان مواخات یکدیگر را می‌فشردند، از هم دور می‌شوند و خویشاوندان به هم نزدیک، شیخوخیت و اشرافیت، در کنار تن بیجان پدرم، رسول خدا و پیامبر امی مردم، جان دوباره می‌گیرند.

برای علی و من، حادثه هولناک‌تر از آن است که جز مرگ پیغمبر بتوانیم به چیزی بیندیشیم. مدینه از طرح‌ها و توطئه‌ها و کشاکش‌های بسیار پر می‌شد و برای ما هستی یکباره خالی شده بود.

اکنون در مدینه، تاریخ به سه نقطه می‌اندیشد، با تأملی بسیار: مسجد، خانه فاطمه و کنارش، خانه پیغمبر که اکنون دیگر سکوت کرده است: و شگفتا که این هر سه یک جابند، دیوار به دیوار هم. آری میان آنها فاصله یک دیوار بیش نیست.

عمر از این تنها نقطه در برابر حکومت جدید، سخت خشمگین است که او برای استقرار قدرت در دست ابوبکر تلاش بسیار کرده است و همه سدها را از پیش پا برداشته است. اکنون نمی‌تواند تحمل کند در این خانه گروهی به عنوان سرپیچی از بیعت، گرد هم آیند و چنین کانون مقاومتی را تشکیل دهند. آن هم در درون مسجد که پارلمان و مقرر حکومت خلیفه است، آن هم در گوشه‌ای که خانه فاطمه است، آن هم چهره‌هایی که تا دیروز عزیزترین و صمیمی‌ترین چهره‌های پیرامون پیغمبر بودند. فاطمه، که اکنون همچون پرنده‌ای مجروح در میانه دو فاجعه سنگین فشرده می‌شود: مرگ پیامبر و شکست علی، سر در گریبان غم‌های سیاه خویش فرو برده است و به گذشته می‌اندیشد و به پدر که آن همه نگران فردا بود، و به آینده که سرنوشت مذهب «عدالت و رهبری» چه خواهد شد؟ خاطرات تلخ و شیرین گذشته بر سرش هجوم آورده بودند و روح او را، همچون مرغی که از قفس پرگشاید، بال در بال پدر، در افق‌های گذشته پرواز می‌دادند و خشونت فاجعه‌ای را که اکنون بر او و سرنوشت خاندان او فرو آمده است اندکی، و برای لحظاتی تسکین می‌داند. ناگهان هیاهوی بسیاری از مسجد بلند شد و فاطمه در میان صداهایی که برهم می‌خورد و همه می‌شد، فریادهای تند و هولناک عمر بن خطاب را شنید که دمامد نزدیک می‌شود.

- من این خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.

این جمله را فاطمه به روشنی شنید. اکنون خیلی نزدیک شده‌اند. در خانه فاطمه به مسجد باز می‌شود. و شنید که صداهایی با شگفتی به او می‌گویند: گرچه در این خانه فاطمه باشد؟ و عمر با همان لحن قاطع: باشد.

به راستی هم، غلام عمر، از خانه، آتش به مسجد آورده است. اکنون، آتش بر در خانه فاطمه و هیاهوی جمع در میانه فریاد رعب‌آور عمر که: ای علی، بیرون بیا.

در خانه به شدت تکان می‌خورد و زبانه‌های آتشی که آورده‌اند، از روزنه‌های در پیداست و فریادهای عمر که هر لحظه تندتر و مه‌اجم‌تر می‌شود.

ناگهان فریاد فاطمه که پشت در آمده بود، برخاست. فریادی که تمامی اندوه عالم را با خود داشت:

- ای پدر: ای رسول خدا، بعد از تو از پسر خطاب و پسرای قحافه چه‌ها که ندیدم!

همراهان عمر چند گام عقب رفتند، این فریاد گریه و خشم دختر محبوب پیغمبر است!

گروهی نتوانستند خود را نگه دارند، بلند گریستند و گروهی بر سردر خانه فاطمه و پیغمبر لحظه‌ای خیره ماندند.

پسر ابی قحافه و پسر خطاب به خانه فاطمه برگشتند اما این بار نرم و خاموش و ابتکار را ابوبکر به دست گرفته است «او با تیغ می‌برید و این با پنبه»

اجازه خواستند که وارد شوند. فاطمه اجازه نداد. علی-که صبرش در تصور نمی‌گنجد- بیرون آمد، از فاطمه درخواست کرد که آن‌ها را اجازه ورود دهد. فاطمه در برابر علی، مقاومت نکرد، اما فقط ساکت ماند. سکوتی که از خشم لبریز بود، علی آن‌ها را به درون خواند، وارد شدند. بر فاطمه سلام کردند. فاطمه به خشم رو برگرداند و پاسخشان را نداد و تنها رفت و خود را در پس دیواری از چشم آنان دور کرد. ابوبکر

احساس کرد که خشم و نفرت فاطمه از حد در گذشته است. نمی دانست چه بگوید، چگونه آغاز کند.

شرم و سکوت بر سر دو شیخ سایه افکنده بود، در چنین لحظه‌ای برای آنها سخت است در میان فاطمه و علی حضور یافتن.

علی کنارشان نشسته بود، گویی تنها یک میزبان است. ساکت. و فاطمه در پس دیوار، به قهر و خشم، خود را از آنها پنهان کرده بود تا آنها را نبیند، دیوار، فاصله‌ای که برداشتنی نیست و هرگز برداشته نشد.

ابوبکر، با چهره‌ای که از آن غمی عمیق پیدا بود و آهنگی که از تأثر می‌لرزید، آرام و مهربان آغاز کرد: ای دختر محبوب رسول خدا، به خدا قسم که خویشاوندی رسول خدا برای من عزیزتر است از خویشاوندی خودم، و تو پیش من از دخترم عایشه محبوب‌تری، آن روز که پدر تو مرد، دوست داشتم که من می‌مردم و پس از او نمی‌ماندم می‌بینی که من تو را می‌شناسم و فضل و شرف را اعتراف دارم و اگر حق و میراث رسول خدا را از تو باز گرفتم تنها از آن رو بود که از او - که درود و سلام بر او - شنیدم که می‌گفت: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است...»

فاطمه بی آن که در پاسخ لحظه‌ای تردید کند، شروع به سخن کرد با مقدماتی آرام و شیوه‌ای که گویی استدلال می‌کند نه خشم و فریاد: - اگر سخنی از رسول خدا «ص» برای شما دو نفر نقل کنم، آن را اعتراف می‌کنید و بدان عمل خواهید کرد؟

هر دو یک صدا گفتند: آری؟

گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که می‌گفت:



«خشنودی فاطمه، خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من، آن که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و آن که فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و آن که فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است؟ هر دو با هم پاسخ دادند که: چرا این سخن را ما از رسول خدا «ص» شنیده‌ایم.»

سپس بی‌درنگ ادامه داد: پس من خدا را و فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما دو تن مرا به خشم آوردید و خشنودم نساختید و اگر رسول خدا را ببینم نزد او از شما دو نفر شکایت می‌کنم.

ابوبکر به گریه افتاد، احساس کرد که نه او توان گفتن دارد و نه فاطمه توان شنیدن. برخاست و عمر به دنبالش وارد مسجد شد، آشفته و گریان، با خشم و درد بر سر جمع فریاد زد که...

اما کارگزاران و مصلحت‌اندیشان قدرت، او را قانع کردند که صلاح امت نیست که شما کنار روید و او هم با تأثر و کراهت شدید قانع شد و صلاح‌اندیشی‌ها را ناچار پذیرفت و رام گردید و به خیال خود دست به کار نصرت اسلام و اجرای سنت رسول خدا شد و نخستین تصمیمی که گرفت مصادرهٔ فدک بود. بدین‌گونه علی از نظر مالی و زندگی شخصی نیز فلج شد تا زندگیش در گرو حقوقی باشد که از بیت‌المال دارد.

پیغمبر مُرد، علی خانه نشین شد. میراث فاطمه که تنها منبع زندگی او و همسر و فرزندان‌ش بود، مصادره شد و قدرت به دست ابوبکر و عمر افتاد. سرنوشت اسلام و مردم به دست سیاست سپرده شد.

اما فاطمه از پا ننشست. در زیر کوهی از اندوه که بر جان عزادارش حس می‌کرد، مبارزه با خلافتی را که غصب می‌دانست و خلیفه‌ای را که ناشایست می‌شمرد، ادامه داد. برای باز پس گرفتن فدک

از تلاش باز نایستاد، این تلاش همه به صورت حمله و انتقاد بود، می‌کوشید تا به هه ثابت کند که خلیفه در این کار خواسته است از او انتقام سیاسی بگیرد و بر علی ضربه‌ای اقتصادی فرود آورد.

فدک مزرعه کوچکی است و اگر بزرگ هم بود برای فاطمه کوچکتر از آن بود که بر سر آن به کشمکش پردازد، اما فدک به عنوان نشانه‌ای از غصب و زور رژیم تازه برایش اهمیت یافته بود.

فاطمه دیگر به بازگرداندن قدرت چندان امیدی ندارد و می‌داند که حق علی از دست رفته است و طراحان نیرومند انتخابات که از دیرباز زمینه‌سازی‌ها و نقشه‌های پخته داشته‌اند و بر اوضاع مسلط شده‌اند، اما استقرار قدرت و سلطه حکومت و سکوت و تسلیم مردم فاطمه را از مسئولیت مبارزه به خاطر حق و علیه باطل مبری نمی‌سازد. باید برای پیروزی هرچند با امیدی ضعیف تلاش کند، باید با نظام حاکم مبارزه کند، اگر توانست آن را مغلوب سازد و اگر نتوانست، لااقل محکوم. اگر باطل را نمی‌توان ساقط کرد، می‌توان رسوا ساخت اگر حق را نمی‌توان استقرار بخشید، می‌توان اثبات کرد، طرح کرد، به زمان شناسانده، زنده نگاه داشت، لااقل مردم بدانند که آن چه بر سرکار است ناحق است و ظلم است و آنچه مطرود و شکست خورده و زندانی، حق است و عدل و آزادی. هرچند فاطمه باشد و تلاش‌ها و فریادها و اعتراض‌ها و ناله‌های فاطمه!

وقتی زور جامعه تقوی می‌پوشد، بزرگترین فاجعه در تاریخ پدید می‌آید! فاجعه‌ای که قربانیان خاموش و بی‌دفاعش علی است و فاطمه و بعدها دیدیم که فرزندان‌شان یکایک و اخلاشان همه! فاطمه احساس کرد که در برابر فاجعه‌ای که آغاز شده است، دیگر کاری نمی‌تواند کرد.

ناگهان خستگی یک عمر مبارزه و تحمل مصیبت‌ها و شکنجه‌ها و فقر و سختی و تلخی زندگیش را یک جا در تن و جان‌ش حس کرد. دیگر یقین کرد که همه چیز از دست رفته است و دانست که برای نجات آن چه پیغمبر نیز نتوانست و علی نیز نمی‌تواند، از او کاری بر نمی‌آید.

اما زمان درمی‌گذرد. اکنون نود و پنج روز است که پدر مژده مرگ داد و مرگ نمی‌رسد.

چرا، امروز دوشنبه سوم جمادی الثانیه است، سال یازدهم هجرت، سال وفات پدر، کودکان‌ش را یکایک بوسید: حسن هفت ساله، حسین شش ساله، زینب پنج ساله، و ام کلثوم سه ساله. و اینک لحظه وداع با علی! چه دشوار است. اکنون علی باید در دنیا بماند. فرستاد «ام رافع» بیاید. وی خدمتکار پیغمبر بود. از او خواست که: ای کنیز خدا، بر من آب بریز تا خود را شست‌وشو دهم، با دقت و آرامش شگفتی غسل کرد و سپس جامه‌های نوی را که پس از مرگ پدر کنار افکنده بود و سیاه پوشیده بود، پوشید. گویی از عزای پدر بیرون آمده است و اکنون به دیدار او می‌رود.

به ام رافع گفت: بستر مرا در وسط اطاق بگستران؛ آرام و سبکبار بر بستر خفت. رو به قبله کرد. در انتظار ماند. لحظه‌ای گذشت و لحظاتی... ناگهان از خانه شیون برخاست. پلک‌هایش را فرو بست و چشم‌هایش را به روی محبوبش - که در انتظار او بود - گشود. شمع‌ی از آتش و رنج، در خانه‌ی علی خاموش شد. و علی تنها ماند، با کودکان‌ش. از علی خواسته بود تا او در شب دفن کنند، گورش را کسی شناسد، آن دو شیخ از جنازه‌اش تشییع نکنند. و علی چنین کرد. اما کسی نمی‌داند که چگونه؟ و هنوز نمی‌داند کجا؟

و علی که سخت تنها مانده است هم در شهر و هم در خانه، بی پیغمبر بی فاطمه، همچون کوهی از درد، بر سر خاک فاطمه نشسته است. ساعت‌ها است. شب -خاموش و غمگین- زمزمه او را گوش می‌دهد و بقیع آرام و خوشبخت و مدینه بی‌وفا و بدبخت، سکوت کرده‌اند و قبرهای بیدار و خانه‌های خفته می‌شنوند. نسیم نیمه شب کلماتی را که به سختی از جان علی برمی‌آید از سر گور فاطمه به خانه خاموش پیغمبر می‌برد:

- «بر تو، از من و از دخترت- که در جوارت فرود آمد و به شتاب به تو پیوست سلام ای رسول خدا» از سرگذشت عزیز تو -ای رسول خدا- شکیبایی من کاست و چالاک‌ی من به ضعف گرایید. اما، در پی سهمگینی فراق تو و سختی مصیبت تو، مرا اکنون جای شکیب هست. «من تو را در شکافته گورت خواباندم و در میانه حلقوم و سینه من جان دادی.»

انالله و انا الیه راجعون

آن گاه برخاست، ایستاد، به خانه پیغمبر رو کرد، با حالتی که در احساس نمی‌گنجید، می‌خواست به او بگوید که این «ودیعۀ عزیز»ی را که به من سپرده‌ای، اکنون به سوی تو باز می‌گردانم. سخنش را بشنو. از او بخواه با اصرار بخواه تا برایت همه چیز را بگوید، تا آنچه از تو دید یکایک برایت برشمارد.

فاطمه این چنین زیست و این چنین مرد و پس از مرگش زندگی دیگری را در تاریخ آغاز کرد. در چهره همه ستمدیدگان -که بعدها در تاریخ اسلام بسیار شدند- هاله‌ای از فاطمه پیدا بود. غصب شدگان، پایمال شدگان و همه قربانیان زور و فریب، نام فاطمه را شعار خویش

داشتند. یاد فاطمه، با عشق‌ها و عاطفه‌ها و ایمان‌های شگفت زنان و مردانی که در طول تاریخ اسلام برای آزادی و عدالت می‌جنگیدند، در توالی قرون، پرورش می‌یافت و در زیر تازیانه‌های بی‌رحم و خونین خلافت‌های جور و حکومت‌های بیداد و غصب، رشد می‌یافت و همهٔ دل‌های مجروح را لبریز می‌ساخت.

این است که همه جا در تاریخ ملت‌های مسلمان و توده‌های محروم در امت اسلامی، فاطمه منبع الهام آزادی و حق خواهی و عدالت‌طلبی و مبارزه با ستم و شقاوت و تبعیض بوده است.

از شخصیت فاطمه سخن گفتن بسیار دشوار است. فاطمه یک «زن» بود، آن چنان که اسلام می‌خواهد که زن باشد. تصویر سیمای او را پیامبر خود رسم کرده بود و او را در کوره‌های سختی، فقر، مبارزه و آموزش‌های عمیق و شگفت انسانی خویش پرورده و ناب ساخته بود. وی در همهٔ ابعاد گوناگون «زن بودن» نمونه شده بود. مظهر یک «دختر» در برابر پدرش. مظهر یک «همسر» در برابر شوهرش. مظهر یک «مادر» در برابر فرزندان. مظهر یک «زن مبارز و مسئول» در برابر زمانش و سرنوشت جامعه‌اش. وی خود یک «امام» است، یعنی یک نمونهٔ مثالی، یک تیپ ایده‌آل برای زن، یک «اسوه» یک شاهد برای هر زنی که می‌خواهد «شدن خویش» را خود انتخاب کند.

او با طفولیت شگفتش، با مبارزهٔ مداومش در دو جبههٔ خارجی و داخلی، در خانهٔ همسرش، در جامعه‌اش، در اندیشه و رفتار و زندگی‌اش، چگونه بودن را به زن پاسخ می‌داد. نمی‌دانم چه بگویم؟ بسیار گفتم و بسیار ناگفته ماند.

در میان همه جلوه‌های خیره کننده و روح بزرگ فاطمه آنچه پیش از همه برای من شگفت انگیز است، این است که فاطمه همسفر و همگام و هم‌پرواز روح عظیم علی است.

خواستم از «بوسوئه» تقلید کنم، خطیب نامور فرانسه که روزی در مجلسی با حضور لویی از «مریم» سخن می‌گفت. گفت: هزار و هفتصد سال است که همه سخنوران عالم دربارهٔ مریم سخن داده‌اند. هزار و هفتصد سال است که همه فیلسوفان و متفکران ملتها در شرق و غرب ارزش‌های مریم را بیان کرده‌اند. هزار و هفتصد سال است که شاعران جهان در ستایش مریم همه ذوق و قدرت خلاقه‌شان را به کار گرفته‌اند. هزار و هفتصد سال است که همه هنرمندان، چهره‌نگاران پیکره‌سازان بشر، در نشان دادن سیما و حالات مریم هنرمندی‌های اعجاز‌گر کرده‌اند. اما مجموعه گفته‌ها و اندیشه‌ها و کوشش‌ها و هنرمندی‌های همه در طول این قرن‌های بسیار، به اندازه یک کلمه نتوانسته‌اند عظمت‌های مریم را باز گویند که: «مریم مادر عیسی است.»

و من خواستم با چنین شیوه‌ای از فاطمه بگویم، باز درماندم:  
خواستم بگویم: فاطمه دختر خدیجه بزرگ است، دیدم که فاطمه نیست.  
خواستم بگویم: فاطمه دختر محمد «ص» است، دیدم که فاطمه نیست.  
خواستم بگویم: فاطمه همسر علی است، دیدم که فاطمه نیست.  
خواستم بگویم: فاطمه مادر حسین است، دیدم که فاطمه نیست.  
خواستم بگویم: فاطمه مادر زینب است، باز دیدم که فاطمه نیست.  
نه، اینها همه هست و این همه فاطمه نیست.

**فاطمه، فاطمه است.**<sup>۳۸</sup>

## جهت مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه شود:

- تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا«س» / محمد دشتی
- حضرت زهرا«س» بانوی نمونه اسلام / ابراهیم امینی
- تاریخ مدینه / سمهودی
- فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت / کاظم قزوینی
- فدک، مرثیه‌ای که دوباره باید خواند / محمود صلواتی
- زندگانی و سیمای حضرت فاطمه زهرا«س» / سید محمدتقی مدرسی
- صحیفه نور / امام خمینی
- اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا«س» / علیرضا رجالی تهرانی
- زهرا برترین بانوی جهان / ناصر مکارم شیرازی
- جلوه‌های رفتاری حضرت زهرا«س» / عذرا انصاری
- حماسه حسینی / مرتضی مطهری
- بیت‌الاحزان / شیخ عباس قمی
- فاطمه، فاطمه است / علی شریعتی
- مسند فاطمه«س» / مهدی جعفری
- کشتی پهلوی گرفته / سید مهدی شجاعی
- فاطمه«س» برترین بانوی اسلام / علی قائمی
- فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين / حسین عمادزاده
- سوگندنامه حضرت زهرا / سید ابوالحسن حسینی
- زندگانی فاطمه زهراء / سید جعفر شهیدی
- بندگی راز آفرینش / سید عبدالحسین دستغیب شیرازی
- معصوم سوم، فاطمه زهراء / جواد فاضل

## منابع و مأخذ

- ۱- سوره احزاب / ۳۳ آیه ۳۳
- ۲- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۱۲۶
- ۳- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۱۵۶
- ۴- سوره روم / ۳۰ آیه ۳۸
- ۵- فدک در تاریخ ص ۵۸
- ۶- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۱۷۰
- ۷- سوره شوری / ۴۰ آیه ۲۳
- ۸- سوره آل عمران / ۳ آیه ۶۱
- ۹- سوره انسان / ۷۶ آیات ۷، ۸ و ۹
- ۱۰- سوره نور / ۲۴ آیه ۳۵
- ۱۱- سوره ذاریات / ۵۱ آیه ۱۷ و ۱۸
- ۱۲- تاریخ خطیب بنداری جلد ۵۱ ص ۸۶۱
- ۱۳- کشف الغمه جلد ۲ ص ۷۶
- ۱۴- نزهه المجالس جلد ۲ ص ۲۲۲
- ۱۵- الصدايق المحرقه ص ۹۶
- ۱۶- الصدايق المحرقه ص ۹۶
- ۱۷- کشف الغمه جلد ۲ ص ۸۳
- ۱۸- کشف الغمه جلد ۲ ص ۸۹
- ۱۹- کشف الغمه جلد ۲ ص ۹۱
- ۲۰- کشف الغمه جلد ۲ ص ۷۶
- ۲۱- کشف الغمه جلد ۲ ص ۸۴
- ۲۲- کشف الغمه جلد ۲ ص ۹۲
- ۲۳- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۴۶
- ۲۴- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۷۶
- ۲۵- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۱۷۲
- ۲۶- کشف الغمه جلد ۲ ص ۹۴
- ۲۷- سوره احزاب / ۳۳ آیه ۳۳
- ۲۸- جامع الاصول جلد ۱ ص ۱۰۳
- و صواعق ابن حجر ص ۱۴۸
- ۲۹- بحارالانوار جلد ۴۳ ص ۱۹۵
- ۳۰- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷ ص ۱۹۲
- ۳۱- سایت جامع امام خمینی / سخنرانی
- امام خمینی. ۵ خرداد ۹۶
- ۳۲- ویژگی های زهرا (س) در کلام رهبر
- انقلاب اسلامی آیت ا... خامنه ای مدظله /
- شرق نیوز / ۴/۱۰/۱۳۷۰
- ۳۳- Fatemeh.etrart.ommol ketab
- ۳۴- ابراهیم امینی، بانوی نمونه ای اسلام
- ۳۵- دکتر جعفر شهیدی /
- زندگانی حضرت فاطمه زهرا(س)
- ۳۶- دکتر علی قائمی، در مکتب فاطمه(س)
- ۳۷- آیت ا.. سید محمد تقی مدرسی، /
- زندگانی صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا(س)
- ۳۸- دکتر علی شریعتی، فاطمه، فاطمه است